

"طلسم اوهام" مقاله ایست که سه دهه قبل در رابطه با گوافس (اتحادیه عمومی افغانها و محصلان افغانی در خارج از کشور)، به رشته تحریر در آمده، و در همان وقت البته در نسخه خطی آن و آنهم در سطح محدودی در داخل اتحادیه پخش گردیده است؛ اینک برای نخستین بار میباید که این نوشته بدینوسیله انتشار بیرونی می یابد.

ا. انیس - 23 اکتبر 2019

طلسم اوهام

سطحی نگری، خیالبافی و اوهام پرستی، مظاهر ناسالمی از تفکر و سلوک اجتماعی میباشند که از بامداد تاریخ بدینسو، بر ساحت نامحدودی از قلمرو اندیشه لنگر انداخته اند.

آمیزش انسان با محیط ماحول، هرچند که بر نیازهای مادی زندگی تکیه میدارد، ولی با آنهم درک وی از چگونگی واقعیت‌های عینی، اکثراً از تخیلات و پندارهای جزمی متأثر بوده است که نشانه‌هایی از آن طی ادوار تاریخی، در اشکال گوناگونی همچون اساطیر... در لفافه‌های متبرکی انباشت گردیده است که امروزه مدارس مختلفی از آن نمایندگی مینمایند.

البته در اینجا سخن بر سر آن مذاهب و مکاتب فکری ایکه در خطوط کلی خود با ایده آل‌ها سر و کار دارند نمیباشد، بلکه مراد، محض انگشت‌گذاری روی بعضی از گرایش‌ها و تبارزات سیاسی ایست که سطحی نگری، خیالبافی و... را در بهترین شکل آن تمثیل و در رابطه با فضایی وطن، بویژه "قرار داد ژنو"، نشانه‌هایی از همان فلسفه را بدست میدهند که در این میان و بطور مشخص، از جرگه ملی - دموکرات‌ها، "اتحادیه عمومی محصلان و افغانهای خارج از کشور" را میتوان نام برد، که تحت عنوان "معاهده ژینو یا رسوایی احزاب اسلامی" گفتنی‌های خود را به نشر سپرده است.

نیشته حاضر در واقع، مروری است بر افکار یا به تعبیر دقیقتر، خیال‌پردازی‌های اتحادیه، که بدون شک، صفای ذهن خواننده را مکدر میسازد.

ناگفته پیداست که تباین برداشت‌ها و تلقی‌ها از پدیده‌های اجتماعی، سیاسی... و آنهم بر پایه استمداد از جهان بینی‌های متضاد، امری است طبیعی و بدور از جدل. ولی ابهام شگفت‌انگیز زمانی به منصف ظهور میرسد که رهروان یک جهان بینی واحد و یا گرایشی یگانه، در مورد مشخصی، دیدگاه‌های مختلف و متناقض با اصول را از خود تبارز دهند که در آنصورت، نمیتوان از گذاردن علامت استفهام در جلو آن دیدگاه بریده از اصول احتراز جسته و یا از کنار موضوع به سادگی رد شد، چه یا بایست حد و

مرز آن گرایش و جهانی‌بینی را چنانکه هست، بخت درشت ترسیم و برآن اتکاء نمود، و یا اینکه تعلق و ارتباط کاذب بدان را بی محابا به سوال کشیده و طلسم اوهام را در هم گشود.

تحلیل اتحادیه عمومی از "قرارداد ژنو" و دورنمای آن، در وجوه معین و بطور عمده جمع‌بندی و رهنمودی را که از آن استنباط و به پیش پای جنبش ملی-دموکراتیک کشور میگذارد، نمونه تمام عیار است از یک سطحی نگری و خیال پردازی مورد نظر، که تمایلات و تمنیات خرده بورژوا مآبانه ایرا بر تهداب متزلزلی از افکار، آشکارا به نمایش میگذارد.

البته کم نیست از این قماش مثال‌ها که از دیر زمانی، فضای آشفته جنبش روشنفکری را آشفته تر نموده است، مگر مشاهده آن در ساحت اتحادیه عمومی که ردای دموکراتیک به تن و گهگاهی در گذشته، نمودی از یک دموکراتیسم انقلابی را بدست داده است، در خور غور و تعمق میباشد که نمیتوان آنرا در سطح یک ممارست ذهنی روشنفکرانه قبول کرد، بلکه با آن برخوردی جدی باید نمود تا از یک طرف، سهم خود را با مجاهدت لازم در زدودن انحرافات که دایره آنها هر دم رو به توسعه میباشد ایفا نمود، و از جانب دیگر، از سرایت افرازات سهمگین همچو افکار گویا دموکراتیک و در حقیقت غیر دموکراتیک در میان مردم، با پادزهر انقلابی جلوگیری کرد.

"قرارداد ژنو" پیرامون به اصطلاح حل معضله افغانستان، بمعنی و مفهوم واقعی کلمه عبارت از سند تبنانی اردوگاه امپریالیسم جهانی در مواجهه با رستاخیز خلق قهرمانیست که جهت نیل به آزادی و برچیدن بساط ظلم و استبداد، ده سال تمام مصممانه رزمیده و با پیکار عظمت آفرین و سرنوشت ساز خود، غول استعمار را به زانو در آورده است.

هرچند این "قرارداد" و دورنمای آن، انعکاسات گوناگونی را در عرصه های ملی و بین المللی بجا گذاشته است، ولی با آنهم، آنچه را که همه، حتی دشمنان مردم افغانستان بشکل گریز ناپذیری بدان باور دارند، همانا شکست مفتضحانه نظامی استعمار شوروی میباشد که به موجب این "قرارداد"، قشون متجاوز و اشغالگر آن، از افغانستان باید خارج شوند.

شکست نظامی و رسوایی بی سابقه استعمار شوروی در کوهپایه های با عظمت افغانستان محصول مستقیم و بلامنازع مبارزات قهرمانانه توده های ملیونی زحمتکش کشور ما میباشد، که با مقاومت و پایداری حماسه آفرین خویش، طلسم ناشکنی و شکست ناپذیری خرس های قطبی را درهم شکسته و یکبار دیگر به جهانیان ثابت نمودند که در برابر اراده و مقاومت خلق مصمم و بپا خاسته، هیچ قدرت استعماری را یارای مقاومت نمیشد.

زد و بندها و مقاولات پشت پرده پیرامون مسأله افغانستان که هیچگاهی دور از تصور نبوده است، تکامل افتضاح آمیز خود را در کمدی "قرارداد ژنو" به روشنی متبلور ساخت، طوریکه با وصف صحنه سازی های مضحک، عملا مقدرات و جانبازی های یک ملت مظلوم ولی با عظمت را در معرض معامله قرار میدهد که در مقدمه همه، دست درازی بخون پاک بیش از یک میلیون شهید راه آزادی قرار دارد.

هیاهوی پر دامنه حاصل از انعقاد این "قرارداد" جوی آکنده از تفاهم و خوش بینی را در محافل غربی، به طلایه داری امپریالیسم امریکا که بنوبه خویش شریکان جرم و جنایت متجاوزین شوروی در افغانستان میباشد، ایجاد و برای بخش عظیمی از افغانها هم کاملا غیرمترقبه بوده است که نمود بارزش، مشخصا در دستپاچگی پیشاور شین، کاملا خود را هویدا ساخت.

قافله سالاران ساحل نشین این احزاب وابسته و ضد مردمی که بهشت خیالی شان را در زیر اقدام اربابان غربی خویش جستجو می نمودند، با این پندار که با نیروی دالر و افسون ریال و دینار، قادر

خواهند شد عملاً تاج امارت موعود را بر سر نهند، هرگز تصور نمیکردند که بدین حد هرزه و بی آبرو باشند. خوشخدمتی و نشخوار تفاله های خوان ارباب، آنان را چنان غره نموده بود که حتی از سرنوشت هم خصلتان پرچمی و "خلقی" خویش هم، درسی نگرفتند، که هرگاهی اراده ارباب اقتضاء نماید بهترین مزدوران گوش بفرمان خود را در پای منافع خویش قربان مینماید. سازش امپریالیسم امریکا با متجاوزین استعمارگر شوروی در چهارچوب "قرارداد ژنو" شاهد گویایست بر صحت این مدعا.

بی کفایتی این تیکه داران بی خرد که از سرشت ضد ملی و ضد ترقی شان مایه میگیرد، با گذشت ده سال از جنگ مقاومت، دیگر برای هر نابینایی هم، قابل فهم میباشد به نحویکه شعار عاریتی اسلام و کفرشان، بیش از این حتی جلب توجه حامیان تبهکار بین المللی شان را ننموده و ناگزیر اند فقط بر محور "مشی مصالحه ملی" دولت دستنشانده شوروی در کابل، که غیر از انقیاد ملی نمیشد، معامله نمایند، و یا اینکه با اعمال افسارگسیخته و جنون آمیز خویش، مردم بیگناه ما را، طعمه راکت های امریکایی شان سازند!

دولت خاین و مرتجع پاکستان هم که ده سال تمام از خون مردم افغانستان، بهره جویی و سود های هنگفتی را از این رهگذر به کیسه نموده است، باز هم ثابت نمود که دشمن در کمین نشسته مردم افغانستان بوده و میباشد. این دولت خود فروخته و ضد مردمی در جریان شش ساله "مذاکرات ژنو" و بالآخره امضای "قرارداد"، عمدتاً به نوک ناخن اربابان امریکایی خود رقصیده و اکنون هم، نیت پلید خود را مبنی بر کسب امتیازات بیشتر بخصوص در رابطه با مسأله مرزی که ریشه در مناسبات تاریخی دارد، به نمایش گذارده و به ذرایع گوناگونی از طریق مزدوران خود، نه تنها بیش از پیش در مسایل جنگ مقاومت مردم ما تثبیت مینماید، بلکه در کشتار مردم بیگناه ما در کابل بوسیله راکت های ساخت امریکایی هم، ید طولا دارد.

البته با آنکه چهره های کرپه و بازیگران رسوای "قرارداد ژنو" از قبل شناخته شده بود، ولی با آنهم مضمون این "قرارداد" یکبار دگر و در مقیاس وسیعتری نقاب های مندرس تزویر همه را دریده و به توده های به پا خاسته مردم ما امکان بیشتر داد، تا همه دست های نابکاری را که با توطئه ها و دسیسه های بی شرمانه بر مقدرات شان بازی می نماید، خویر شناسایی کنند، چه آنها بخوبی مشاهده مینمایند که چگونه وقایع سیاه گذشته تاریخ وطن، شباهت نمایان خود را در تلاش های حسابگرانه اطراف ظاهر و پنهان "قرارداد ژنو" مینماید؛ با این تفاوت که دیگر زمان تغییر نموده و هیچگاهی امکان ندارد، مردم ستمدیده ای که بر پایه حقوق و موازین متعارف جامعه بین الملل، بخاطر حق تعیین سرنوشت خویش، ده سال تمام رزمیده و در این راه قربانی های بی شماری را متحمل گردیده اند، اکنون بدون هیچ، با دشمنان سوگند خورده خویش کنار آمده و بر شمشیر خونجکان قاتلین بیش از یکملیون شهید راه آزادی بوسه زنند.

"قرارداد ژنو" نه تنها یک چنین مصالحه ننگین را بمردم ما پیشکش مینماید، بلکه توهش و بربریت کم نظیری را که ده سال توسط متجاوزین استعمارگر شوروی و مزدوران "خلقی" و پرچمی شان، بر مردم بیگناه ما اعمال گردیده است، از دیده فرو گذاشته و در ضمن به تداوم وجود استعماری شوروی در افغانستان و دست درازی های رقیب امپریالیستی اش یعنی امریکا، قانونیت هم می بخشد. در سر تا پای این "قرارداد" حتی یک نکته ای را هم که دال بر محکومیت سوسیال امپریالیسم شوروی در افغانستان باشد، سراغ نمی توان کرد، بلکه در عوض و با گستاخی تمام که خود شاخص بارز فرهنگ

استعماری است، از مبارزات آزادیخواهانه توده های ملیونی زحمتکش مردم ما، بنام بغاوت و خرابکاری دسته های مسلح و عساکر مزدور یاد نموده و بدینسان، مبارزات ضد استعماری مردم ما را اعمال خراب کارانه دسته های مزدور و جنگ داخلی میان افغانها بیان، و موجودیت کتله های ملیونی آوارگان در خارج را هم، ناشی از آن قلمداد مینماید.

در اینجا از بررسی متن کامل "قرارداد" که همه آن را در اختیار خواهند داشت، بدلیل اینکه اصلا طرف علاقه مردم ما نمیشد، اجتناب بعمل آمده و تنها به بیان ماهیت کلی آن اکتفا گردید، زیرا صرفنظر از اینکه، در جریان مذاکرات و در تدوین و امضای این "قرارداد"، مردم افغانستان سهمی نداشته اند، در سرتاسر آن حتی یک ماده ایکه بیانگر حقوق و منافع مردم افغانستان باشد، به چشم نمی خورد، برعکس همه مواد و مطالب مندرج آن، امتیازات و منافع آتی و آتی سازندگان این "قرارداد" را بازگو مینماید که بمردم قهرمان و زحمتکش ما پیوندی ندارد، و از همین جاست که مردم ما، آن را بمثابه یک سند سیاه و ننگین که بر سرنوشت شان معامله مینماید، ارزیابی و بدان اندک ترین ارزشی هم قایل نگردیده اند.

با این مختصر پیرامون "قرارداد ژنو"، میرویم به سراغ نوشته اتحادیه عمومی تحت عنوان "معاهده ژینو یا رسوایی احزاب اسلامی" که در جزوه خاصی به نشر رسیده است، تا دیده شود که "اتحادیه" تصورات خود را از "قرارداد ژنو" و دورنمای آن به چه نحوی تبارز میدهد. البته در گردش و سیاحت بر ارجاء مقاله اتحادیه، خود را ملزم به رعایت تسلسل منطقی افکار آن مقاله نموده و سرانجام، پژوهش را با ارزیابی دیدگاه کلی اتحادیه که لب مطلب را تشکیل میدهد، خاتمه می بخشیم، با قید اینکه از پیچیدن به گرد مسایل بسیاری و از جمله اشتباهات و اغلاط املائی و انشایی انصراف مینمایم، هر چند که آنها را هم نمیتوان به هیچوجه بی ارزش تلقی کرد. بطور مثال تنها بر یک مورد آن در اینجا مکت مینمایم که آنهم جنبه تنبیهی دارد.

اتحادیه در صفحه اول مقاله خود مینویسد:

" ده سال جنگ تحمیلی و نابرابر علیه تجاوزگران در واقعیت مدرسه ای بود... " چطور میتوان انتظار داشت که خوانندگان، بخصوص آنانیکه از دقایق امور طوریکه باید، آگاهی کافی هم نداشته باشند، از قرائت همچو انشاء غلط به اصل مطلب پی برند؟

آیا مردم ما علیه تجاوزگران، ده سال جنگ تحمیلی و نابرابر کرده اند یا اینکه ده سال جنگ مقاومت و آزادی بخش؟

آیا این جنگ ده ساله و نابرابر، توسط روس ها و مزدوران بومی شان بر مردم ما تحمیل شده است یا برعکس؟

هر خواننده دری زبان، از مطالعه نمونه نقل شده، چنین استنباط مینماید که جنگ ده ساله، توسط مردم، افغانستان علیه تجاوزگران که یک جنگ نابرابر هم میباشد، تحمیل شده است و این خود، عمق فاجعه میباشد که عامل آن، نه فهم ما از ماهیت جنگ و عاملین آن، بلکه بی التفاتی ما در بیان دقیق مطلب میباشد، چیزیکه من، آنرا انشاء غلط نام نهادم. یعنی یقین کامل دارم که نویسندگان آن مقاله (هیئت رهبری اتحادیه) زمانیکه قلم رنجه فرموده و عبارت متذکره را نقش کاغذ نموده اند، نه هوشیاری و حضور ذهن شان مختل بوده است و نه درک شان از تشخیص ماهیت جنگ و جنگ افروزان. بلکه بی توجهی و یا شاید هم کمبود معرفتی در نگارش، موجب گردیده است تا مقصود را بشکل وارونه ای ارائه نمایند، در حالیکه در دل خود هوشیار میباشدند. هدف من از انگشت گذاری روی

این نکته و مثال های فراوان دیگری، صرف بیان این مطلب است که نیرو های انقلابی، همانطوریکه رسالت دارند تا در رابطه با مسأله آموزش، ذهنیت های عامه را تنویر و آگاهی های شان را پیوسته تصحیح و ارتقا بخشند، به همانگونه نیز وظیفه دارند تا مطالب مطروحه خویش را در کمال دقت و صراحت بخوانندگان خویش عرضه نمایند که در غیر آن، مأمول فوق تأمین نگردیده و سخن از شگوفایی فرهنگ انقلابی هم، حرف مفت و میان تهی خواهد بود.

نباید پنداشت که لکه این نقیصه، تنها بردامن اتحادیه عمومی چسپیده است، برعکس نیروهای زیادی، از مترقی تا ملی _ دموکراتیک، در این نکته با اتحادیه عمومی تلاقی دارند و شواهد و قراین بسیاری را که دال بر این واقعیت باشند، میتوان ارائه داد که بطور مثال در اینجا از سازمان هواداران جنبش انقلابی مردم افغانستان (هجاما) میتوان نام گرفت، طوریکه بی التفاتی مورد نظر را به اوج آن رسانیده است. البته بعضاً، انسان به این تصور میافتد که نشود همین نیروهای روشنفکری ما در پهلوی وظایف و وجایب انقلابی مبارزاتی شان، وظیفه تبلیغ و ترویج املاء و انشاء غلط یا درست نگفتن و درست نوشتن را هم ایفاء نمایند، که در آنصورت سواد و نیمچه سواد ما مردم را که خوانندگان نشرات شان میباشیم، آسیب پذیر خواهند ساخت.

چنانچه گفته شد، این مسأله را نباید هیچگاهی به بازی گرفت و بدان کم توجه و بی اعتنا بود. البته در جای دیگری، به تفصیل به این بحث دامن خواهیم زد، زیرا بحث آن در این مقال نمی گنجد.
بهر حال، اتحادیه مقاله خود را با این عبارات آغاز مینماید که :

" ده سال مقاومت حماسه آفرین مردم زحمتکش ما در برابر یکی از قدرت های بزرگ امپریالیستی عاملی بود که مسئله افغانستان را به مثابه ای یک قضیه که باید حل گردد در ذهنیت عامه ای جهان زنده نگهداشته است. "

البته هر خواننده ایکه از نظر سابق اتحادیه در رابطه با جنگ ده ساله مردم ما اطلاعی نداشته باشد، طبیعتاً از کنار عبارات فوق، بدون کدام درد سری عبور خواهد نمود؛ ولی دردا بحال آنانیکه موضع گذشته اتحادیه را طوریکه در "23 ثور" شماره 48، انعکاس یافته است، بخاطر داشته و آن را بمتابه رهنمودی از یک سازمان انقلابی پذیرفته باشند! و دریغا بحال آنانیکه، همان موضع اتحادیه را غیر اصولی ارزیابی نموده و آن را به نقد هم کشیده باشند، که حاصل آنهم، جزء سکوت مرگبار توسط اتحادیه، چیزی دیگری نبوده است؛ و لیکن اکنون مشاهده می نمایند که بجای آن موضع اتحادیه، سماروخ گونه چیزی دیگری شکفته است. یعنی موضع سابق اتحادیه ناگهان به ضد خود تبدیل شده است!

در اینجا ناگزیر سوالی را باید طرح کرد و آن اینکه :

آیا این تغییر موضع را، حرکت در جهت مثبت و در نتیجه، شکلی از تکامل یک پدیده میتوان ارزیابی کرد؟

در قبول اینکه، تحول مورد نظر به ذات خود حرکتی میباشد در جهت مثبت، من شخصا تردیدی ندارم، ولی هر جهش یا میلانی را نمیتوان تکامل دانست، یا به سیاق دیگر، هر تحول را نمیتوان تکامل گفت. گرایش کنونی اتحادیه را زمانی میتوان تکامل دانست که حاصلی از مبارزه اضداد درون پدیده باشد، یعنی اتحادیه از تحت تأثیر افکار گذشته خود در رابطه مورد نظر، رهایی یافته و با گذشته خود، قطع مراوده نموده باشد و آن هم از طریق برخورد فعال با موضع سابق و نقد آن با تازبانه انتقاد و انتقاد از خود؛ اما در صورتیکه این شیوه بکار گرفته نشده و این اصل رعایت نشده باشد (به یقین که نشده

است) چگونه میتوان موضع تازه را تکامل قبول کرد؟ و چطور میتوان مطمئن بود که این موضع، بار دیگر به ضد خود یعنی به موضع گذشته تبدیل نگردد؟ در اینجا گفته سابق اتحادیه را که در "23 ثور" شماره 48 نشر شده است، نقل می‌نمایم تا از یکطرف نظر خود اتحادیه را (در صورتیکه فراموش کرده باشد) به همان موضع سابق جلب نموده باشم؛ و از جانب دیگر، کلید معما را بدست خوانندگان، بخصوص آنانی که از نظر سابق اتحادیه اطلاعی نداشته باشند، داده تا همه به وضاحتی که نیازمند موشکافی هم نمیشد، دریابند که طلسم اوهام در کجا نهفته است.

اتحادیه در "23 ثور" نامبرده چنین مینویسد:

"... و با اتکا به این واقعیت که جنگ امروزی خلق های افغانستان، جنگی است طولانی و تا زمانی که نیروهای دموکرات و انقلابی در رأس جنبش قرار نگیرند، این جنگ بیانگر منافع خلق افغانستان نبوده و نباید در برابر قضایای روزمره تسلیم شد ...".

پس باید پرسید که چطور شد همین جنگ توده ای طولانی که تا دیروز به دلیل قرار نداشتن (من و ما) در رهبری آن، بیانگر منافع خلق افغانستان نبود، امروز در حالیکه (من و ما) هنوز هم در رهبری آن قرار ندارند، تبدیل به مقاومت حماسه آفرین مردم زحمتکش افغانستان گردیده است، مقاومتی که به گفته خود اتحادیه، از عوامل شکست مفتضحانه روس ها و در نتیجه اخراج شان از افغانستان به موجب "قرارداد ژنو" میباشد؟!

آیا همین "شکست امپراتوری که روس ها بدست خود آن را امضا نمودند"، به تنهایی خود، بیانگر منافع خلق افغانستان نمیشد؟ اگر آری، پس همین جنگ از آنجاییکه در ماهیت خود، یک جنگ توده ای طولانی، یک جنگ ضد استعماری، یک جنگ آزادیبخش ملی میباشد، دیروز و امروز هم، به قطع نظر از اینکه، گویا در رهبری سیاسی آن کی ها خزیده اند، بیانگر منافع خلق افغانستان بوده و میباشد که متأسفانه اتحادیه دیروز آن را قبول نداشت، ولی امروز در تأیید آن دهان گشوده است!

بهر حال، از اینکه قبلا طی نوشته ای بنام "در حاشیه 23 ثور" بحث مفصل تری صورت گرفته است، بنابراین از اطالت کلام در اینجا خودداری می‌نمایم. مگر یک نکته را نباید نا گفته گذاشت و آن اینکه اتحادیه باید بداند که همچو شیوه ای از نظر سیاسی، چه خصلتی را بازگو مینماید؛ مگر من که طرفدار رنجش رفقای اتحادیه نمی باشم، همینقدر میگویم که اتحادیه، واقعا با عدم استقرار فکری و ارائه نظریات ضد و نقیض خود، بوضاحت نشان میدهد که تا چه حدی بی سر و صدا، قابلیت عوض نمودن موضع خود را داراست و چگونه چست و چالاک، از شاخه ای به شاخه ای می پرد!

اتحادیه به ادامه گفتار خود در همان نوشته "معاهده ژینو یا ... می نویسد:

"هم چنان مردم زحمتکش ما در این ده سال حماسه و خون نه اینکه به ماهیت امپریالیستی تجاوزگران روسیه و وابسته بودن "خلق" و پرچم وقوف یافتند بلکه در عمل تجربه کردند که امپریالیست های غربی از جمله امریکا و احزاب اسلامی وابسته بدان نیز معامله گران خون و مرگ بوده در ماهیت با تجاوزگران شوروی و دست نشانندگان وی در کابل دارای فرق زیاد نیستند."

در اینکه مردم زحمتکش ما طی این ده سال حماسه و خون، عملا تجربه نمودند که امپریالیست های غربی بخصوص امریکا و مزدوران شان در افغانستان، نیز بر خون مردم افغانستان معامله نموده و با تجاوزگران شوروی و دستنشانندگان شان در کابل هم خصلت اند، حرفی نداریم، برای اینکه صرفنظر از همه، همین "قرارداد نام نهاد ژنو" به تنهایی و بشکل انکار ناپذیری بر آن صحنه میگذارد.

ولی باید پرسید که آیا مردم زحمتکش ما، طی همین ده سال حماسه و خون بوده است که به ماهیت امپریالیستی تجاوزگران شوروی و وابسته بودن نوکران "خلقی" و پرچمی شان وقوف یافتند، و یا اینکه آنها با حرکت از همین آگاهی ده سال تمام علیه آنها مقاومت و مبارزه نموده اند؟ من فکر می نمایم که مردم ما، کودتای 26 سرطان که سردار دیوانه را به اریکه قدرت رساند، توسط اعوان و انصار شوروی و بخصوص آن بخش از نظامیان متمایل به روسیه و تعبئه شده در ارتش نابکار افغانستان، هم چنین کودتای هفت ثور بدست مزدوران "خلقی" و پرچمی روس و بالآخره اشغال نظامی افغانستان بدست متجاوزین شوروی در سیاه روز شش جدی، همه و همه را پیامد مستقیم و منطقی سه دهه سیاست ها و برنامه های اسارتبار اقتصادی، نظامی، سیاسی و فرهنگی که از آستین مسالمت شوروی سوسیال امپریالیستی بیرون جهیده است، ارزیابی نموده و جنگ ده ساله آزادیبخش شان هم، بر پایه همین دید و تلقی تاریخی بنیاد گذاشته شده است.

بیابید وقایع و رویداد های خونین ده ساله را برای لحظه ای کنار گذاشته و دمی هم بتاریخ گذشته میهن خویش، بخصوص در اوایل همین قرن که ما در آن زندگی مینماییم، نظری بیافکنیم و ببینیم تا آنچه را که ما در پی آن میباشیم، در مبارزات ضد استعماری مردم زحمتکش ما در آن زمان، میتوان سراغ نمود یا خیر.

اولین درسی که بعنوان یک نمونه گویای تاریخی، همچون گهری نایاب بر تارک گنجینه مبارزات ضد استعماری مردم ما در آنزمان میدرخشد، مقوله معروفی است که از عمق پراتیک اجتماعی مردم زحمتکش ما طی ده ها سال مبارزه و ایثار برخاسته و بر قلب میراث بران امروزی شان نقش بسته است، چنین میباشد: " سگ زرد برادر شغال "

فکر نمیکنم که در فهم این مقوله که بخودی خود بر درک و شناخت مردم ما از دشمنان تاریخی شان تأکید و ندای وجدان وطن پرستانه و ضد استعماری شان را در یک پیرایه زیبای توده ای تزیین نموده است، اشکالی وجود داشته باشد. هم چنان تراوش های دیگر فکری و اعتقادی ای را که درک و شناخت شان از دشمنان تاریخی شان را، در قالب اشعار حماسی ضد استعماری متجسم میسازد، میتوان ارائه داد که از جمله، گزیده ای از شعر مبارز مشهور صد استعماری را در اینجا نقل می نمایم که گفته است:

از یکطرف نهنگ و ز دیگر طرف پلنگ
هر دو به جان تان دهن خویش کرده رنگ
خصم بزرگ خویش شناسید انگلیز
زان پس عدوی دیگر تان است روس نیز
حاضر کنید اسلحه کوبید طبل و کوس
در جاغر تفنگ گذارید کارتوس
تا حلق انگلیس فشارید و نای روس

علاوتاً باید به خاطر داشت که حتی توده هایی که درک شان از نقطه نظر سیاسی خیلی ها محدود هم میباشد، از سرنوشت مردم بخارا بدست روسیه تزاری امپریالیستی، که آوارگان دردمند آن را در آغوش خویش پناه دادند، بخوبی آگاهی دارند. پس دیده میشود که مردم ما از ماهیت استعماری و امپریالیستی شوروی، درک و شناخت تاریخی دارند همان درک زنده تاریخی که ده سال قبل با کودتای

هفت ثور و اشغال نظامی افغانستان در سیاه روزی شش جدی، طوری به اثبات رسید که حتی کودکان و نوزادان میهن ما چهره کریمه استعمار روس و نوکران رسوا و فرومایه اش را بخوبی شناسایی نمودند که صد ها موردی از همین شناخت را و آنهم در عرصه های گوناگون، میتوان برشمرد که همه نطفه های خیزش و قیام مردم را که در تکامل خونبار خود به جنبش سرتاسری و آزادیبخش کنونی منجر گردیده است، تشکیل میدهند، که نمیدانم چرا همه از ذهن روشنفکران ما بدور میماند.

آیا از همان سپیده دم کودتای ننگین هفت ثور بدست نوکران خانه زاد سوسیال امپریالیسم شوروی نبود که اولین شلیک گلوله های مردم از کوهپایه های نورستان، کنرها ... علیه کودتاچیان وطنفروش "خلق" و پرچمی به صدا درآمد؟ سی و پنجهزار شهیدی را که هریوای مرد پرور در همان روز های نخستین دولتمداری باند های مزدور "خلق" و پرچم، در محراق آزادی میهن قربان نمود، برای چه بوده است؟ قهرمانی حماسه آفرین مردم شهر کابل در حوت خونین و کشتار دسته جمعی هزاران نفر از مردم زحمتکش و ستمدیده ما در مذبحه جگر خراش چند اول، بیانگر چه مطلبی میباشد؟ دوازده هزار شهید در خون خفته راه آزادی و عدالت اجتماعی از بهترین فرزندان روشن بین کشور که آرمان های فردا های تابناک را در سینه حمل مینمودند، بدست جلادان خون آشام و بی وجدان "خلق" و پرچمی از کدام درک و شناختی مایه گرفته است؟ تبدیل شدن سرتاسر میهن به زندان و کشتارگاه های انسان های آزاده و بیگانه ستیز ما در همان آوان نخست کودتا، از کدام درک و مناسباتی حکایت میکند ؟ و ...

علاوینا باید گفت که مردم ما، با آنکه در روند تکامل تاریخی خود، به مقایسه بسیاری از جوامع، عقب افتاده اند، مگر در کدام جزیره موهوم، مهجور و منزوی از این کره خاکی زندگی نمی نمایند تا از رویداد ها و وقایع دیگر روی زمین، بکلی بی خبر بمانند، بلکه آنها هم بنوبه خویش، از احوال مردمان دیگر و ماجراهایی که در گوشه و کنار جهان اتفاق افتاده و میافتد، به اندازه خویش، کسب معلومات نموده و مینمایند و آنهم مشخصا در زمینه شناخت از ماهیت تجاوز کارانه سوسیال امپریالیسم شوروی که بطور مثال، از تجاوز آن به چکوسلواکی و مجارستان که در گذشته خیلی ها نزدیک اتفاق افتاده است، میتوان نام برد؛ و ده ها مورد دیگر که همه، در زمینه شکل گیری شناخت و درک مردم ما از ماهیت امپریالیستی شوروی، بی اثر نبوده و نمیتواند هم باشد.

پس از همه اینها نتیجه میگیریم که رفقای محترم ما سخت در اشتباه میباشند. و آنها با این طرز تفکر، نه تنها اینکه بر یکی از تضاد های جامعه، یعنی تضاد اقشار و لایه های خلقی جامعه با بورژوازی کمپرادور بوروکراتیک در وجود دولت مزدور کابل، که جنگ کنونی ده ساله (در پهلوی تضاد با استعمار) بر محور آن آغاز و تا ایندم ادامه دارد، سرپوش میگذارند، بلکه نا آگاهانه، خود را هم خلع سلاح نموده و تاریخ گذشته را نفی مینمایند، گذشته پرچمداران انقلابی ای که در جبهه مقدم مبارزه ضد رویزیونیست های "خلق" و پرچمی و ضد سوسیال امپریالیسم شوروی قرار داشتند.

بنابراین، همانطوری که نشان داده شد، چه در تاریخ گذشته مبارزات ضد استعماری مردم ما و چه در روزگار نه چندان دور سیاسی میهن، بخصوص در اوج مبارزات پر دامنه نهضت روشنفکران انقلابی، نمونه های بسیار جاننداری را میتوان بدست داد، که همه حاکی از درک و شناخت مردم ما از ماهیت امپریالیستی متجاوزین شوروی میباشد، که پراتیک زنده مبارزاتی شان هم، از همان لحظات نخست قدم نامیمون کودتاچیان حرفه ای "خلق" و پرچمی بر حریم قدرت سیاسی تا ایندم، معلول همان

شناخت است، نه چیزی دیگری که کم بها دادن و یا نادیده انگاشتن آن، در حکم چشم پوشی از حقیقت و ناسپاسی در حق مردم زحمتکش ما خواهد بود. اگر دیروز به مردم ما هوشدار داده می شد تا با گذاردن کارتوس در جاعر تفنگ، حلقوم امپریالیسم تزاری را بشگافند، امروز مشاهده میکنیم که همان مردم، پوزه سوسیال امپریالیسم شوروی یعنی تزاران نوین را به خاک مالیده اند؛ این درک و شناخت تاریخی، با واقعیت عینی کنونی، در یک پیوند دیالکتیک، خود را نمایان میسازد.

اتحادیه باز هم به ادامه گفتار خود در همان صفحه اول "معاهده ژینو یا رسوایی احزاب اسلامی"، سطحی نگری روشنفکرانه خود را به اوجش رسانیده و آنهم وقتی که می نویسد:

"احزاب اسلامی در چند سال جنگ مقاومت، چنان زجر روحی و ستم گری فیزیکی به مردم روا داشتند که تدریجا مردم نسبت به جنگ کم علاقه و بی تفاوت شدند - که بی تفاوتی آنان نه تنها در فاصله گرفتن مخفی و علنی از احزاب اسلامی بلکه در جانسپین شدن اسلحه امریکایی بجای شرکت خلاق مردم در جنگ نیز تبلور خود را می یابد. درست با انگشت گذاری روی خستگی مردم از وضع غیر انسانی که احزاب اسلامی به آنان تحمیل کرده اند از یک سو و پدید آمدن دیگرگونی ها در دستگاه رهبری کرملین از سوی دیگر، عوامل بودند که دولت کابل با اشاره ای کرملین سیاست جدید خود یعنی "آشتی ملی" را طرح میکند و به ادامه آن معاهده ژینو به امضا می رسد." البته خواننده گرامی به انشاء اتحادیه در همین جا هم، توجه خواهد داشت.

اکنون به اجازه رفقای با مسئولیت اتحادیه، افکار ارائه شده در نقل قول بالا را بمنظور دقت بیشتر، به گونه زیر تجزیه می نمایم:

- به اعتقاد اتحادیه، زجر روحی و ستمگری فیزیکی احزاب اسلامی بر مردم، موجب گردیده است تا مردم تدریجا نسبت به جنگ کم علاقه و بی تفاوت شوند.

- این بی تفاوتی مردم نسبت به جنگ را، نه تنها در فاصله گرفتن مخفی و علنی شان از احزاب اسلامی بلکه در جا نشین شدن اسلحه امریکایی بجای شرکت خلاق مردم در جنگ نیز می بیند.

- اتحادیه طرح "آشتی ملی" دولت دستنشانده کابل و امضای "قرارداد ژنو" را ناشی از خستگی مردم از وضع غیر انسانی ای که احزاب اسلامی بر مردم تحمیل کرده اند، و هم از پدید آمدن دگرگونی در دستگاه رهبری کرملین ارزیابی مینماید.

بهر حال، اینکه احزاب اسلامی طی چند سال جنگ مقاومت، به نوبه خویش ظلم و ستم بی پایانی را بر مردم بی پناه ما اعمال و دست های خود را تا مرفق بخون پاک شان رنگین ساخته اند، هیچکس جرئت انکار آنها نخواهد داشت، زیرا مثال های زنده و دردناک بی شماری در دسترس همگان قرار دارد که همه، فجایع و ماجراهای بسیار خونین بدست همین خفاشان سیه دل تاریخ را بخوبی بازگو و بر این واقعیت عینی و ملموس تأکید مینمایند، که این تاریخ زدگان جدا از مردم، در ظلم، جنایت، وطن فروشی و صد ها عملکرد دیگر ضد انسانی، دست کمی از هم قماشان "خلقی" و پرچمی خویش نداشته اند.

از مزدور منشی شان در درگاه امپریالیست های غربی و ارتجاع بین المللی، که خصلت وابستگی شان را آشکارا بیان مینماید، تا عقب ماندگی تاریخی و بینش قرون وسطایی، که سرنوشت ضد علم و دانش و ضد ترقی شان را میرهن میسازد؛ از ظلم، ستم و عملکرد های گونه گون فاشیستی شان تا صد ها عمل منافی اخلاق و کرامت انسانی که سجل بی کفایتی و کارنامه حقیقی این احزاب را

تشکیل میدهد، همه و همه بیانگر این واقعیت انکار ناپذیر است که آنها به هیچ معیاری با مردم ما پیوند نداشته، بلکه دشمنان قسم خورده و آشتی ناپذیر مردم ما بوده و جایگاه شان در کنار "خلقی" ها و پرچمی های خائن، همانا زباله دان تاریخ میباشد که تاریخ هم، به حق مهر زوال خود را بر پیشانی شان حک نموده است. ولی با همه اینها، که اتحادیه عمومی بخوبی بر آن وقوف دارد، باز هم متأسفانه دیده میشود که مرز روشن میان احزاب اسلامی و مردم در نوشته نقل شده، کاملاً مخدوش گردیده است و آنهم وقتی که خستگی مردم از احزاب اسلامی، کم علاقه‌گی و بی تفاوتی شان به جنگ تعبیر میگردد!!! تو گویی که مردم ما برای احزاب اسلامی می جنگیدند! و بدینوسیله می خواهند بگویند که این احزاب اسلامی است، که جنگ آزادیخواهانه ضد استعماری مینمایند نه مردم!!! اگر واقعا به خصلت وابستگی، وطن فروشی، فاشیستی ... این احزاب ایقان داریم، پس منطفا مرز میان آنها و مردم را باید تشخیص، و صف آنها را جدا از مردم یعنی صف ضد انقلاب ارزیابی کرد، و آنهم وقتی که بخاطر بیاوریم که مضمون انقلاب مردم ما را، همانا مبارزه ضد امپریالیستی، ضد سوسیال امپریالیستی و ضد فئودالی میسازد، که در پهلوی دشمنان عمده مردم در وجود امپریالیسم جهانی (شوروی و امریکا) و دولت مزدور کابل، ارتجاع فئودالی هم، آماج این انقلاب میباشد.

به اعتقاد من، پس از امضای "قرارداد ژنو" که تبنای امپریالیسم جهانی را بر سرنوشت مردم افغانستان آشکارا بر ملا میسازد، شعار دیروزی مبنی بر قبول سوسیال امپریالیسم شوروی به مثابه دشمن عمده مردم افغانستان، جای خود را به این شعار که امپریالیسم جهانی به سرمداری شوروی و امریکا، دشمن عمده مردم افغانستان میباشد، عوض مینماید که در ادامه این مقال، به تفصیل بدان اشاره خواهد شد.

آری! اینکه مردم ما طی پراتیک مبارزاتی ده ساله خود، تمام نیرو های مختلف اجتماعی بخصوص آن نیرو هایی را که با حيله و تزویر عوام فریبانه، ولو برای چندی به لباس مردم و در صف مردم خزیده بودند، در عمل آزمایش نموده و این دستاورد پربار خویش را اکنون در شکل فاصله گیری "علنی و مخفی" از احزاب اسلامی هم، متبلور میسازند، هرگز این معنی را نمیدهد که مردم ما بجنگ کم علاقه و بی تفاوت شده اند، زیرا فاصله گرفتن شان از احزاب اسلامی، هیچگونه پیوندی با جنگ سرنوشت ساز شان نمیتواند داشته باشد.

یا به بیان دیگر، جنگ آزادیخواهانه مردم ما، هیچ ربطی به احزاب اسلامی ندارد، تا فاصله گیری شان از این احزاب را، ترک جنگ و بی تفاوتی تعبیر نمود، زیرا مردم ما بخاطر حفظ تمامیت ارضی، تحقق حاکمیت ملی و استرداد استقلال ربوده شده شان و در یک کلام، بخاطر حق تعیین سرنوشت خویش، از همان آغاز، مصممانه و با عزم خلل ناپذیر، به میدان معرکه آزادیخواهانه گام گذاشته و این نبرد سرنوشت ساز خویش را تا ایندم، با پایداری عظمت آفرین ادامه میدهند که میدانم کم علاقه‌گی و بی تفاوتی شان به این جنگ را، از کجا میتوان استنباط نمود؟ و این خواست های حق طلبانه مردم، به احزاب اسلامی چه ارتباطی میتواند داشته باشد، تا با کناره گیری از این احزاب، به خواسته های حق طلبانه و زندگی ساز خویش هم، کم علاقه و بی تفاوت گردند؟!

اگر مردم، چنانکه ادعا میشود، به جنگ حق طلبانه شان کم علاقه و بی تفاوت گردیده اند، پس آن مقاومت حماسه آفرین مردم زحمتکش افغانستان که هنوز هم ادامه داشته و اتحادیه از آن یاد مینماید، چه است که موجب شکست مفتضحانه استعمار شوروی هم گردیده است؟ اگر این مقاومت، مقاومت مردم نمیشد، برای اینکه دیگر بجنگ علاقه ندارند، پس مقاومت کی میباشد؟

این احزاب بنا بر سرشت وابسته و ضد مردمی خویش، آشکارا نشان داده اند که آنها هم، همانند "خلقی" ها و پرچمی ها، دشمنان سوگند خورده آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی میباشند، یعنی دقیقا علیه آن چیزهایی که مردم ما خواهان آن بوده و جهت دسترسی بدان، ده سال تمام مبارزه مینمایند. اما اینکه کلمات و جملات روشنفکرانه را بکار نبرده اند، مطلب دیگری میباشد که نافی آن خواست و نیاز مبرم زندگی شان نمیشد.

پس نمیدانم که شناخت مردم ما از ماهیت این احزاب و کناره گیری شان از آنها را، چرا کم علاقگی و بی تفاوتی به جنگ، باید وانمود کرد؟!!

هرگاه بعضاً مشاهده میگردد که ظاهراً وضع جنگ، شکل جنگ و آنهم به تناسب مراحل اولیه جنگ، تغییر و این جنگ در مواردی، شدت اولیه خود را نداشته است، نکته ای میباشد که نمیتوان آن را جدا از قانونمندی جنگ به مثابه یک پدیده علمی، مطالعه کرد؛ و این هم مستقیماً به سیاست ها و عملکرد های احزاب اسلامی بستگی دارد، که با طرح ها و روش های ایله جار و در موارد زیادی هماهنگ با خواسته های استعمار، خود را بر گرده مردم ما، که بار توان فرسای این جنگ را حمل مینمایند، تحمیل نموده اند، که به هیچوجه مفهوم بی اعتقادی و بی تفاوتی، به جنگ را افاده نمی نماید، چنانچه با تغییر سیاست ها و جایگزینی آن در کلیت جنبش با سیاست ها و شیوه های انقلابی، به یقین خواهیم دید که جنگ مردم ما شکوهمندی پارینه مورد نظر اتحادیه را باز یافته، و ظرفیت چشمگیر و پایان ناپذیر مردم ما که چرخ های محرکه این جنگ را تشکیل میدهند، چشم های همگان را خیره خواهد ساخت؛ پس مشکل در سیاست ها و روش ها میباشد، نه در چرخ که مراد، مردم ما میباشد؛ در غیر آن و در صورتیکه مردم به جنگ بی تفاوت شده باشند، هیچ نوع سیاستی، آنها را بجنگ وادار نخواهد ساخت که نتیجه آنهم، گذاردن اسلحه بر زمین و تسلیم میباشد، که می بینیم مردم ما تسلیم هم نشده اند. پس ادعای اتحادیه، بدون اندک ترین ملاحظه ای، بی پایه و بی اساس میباشد.

اگر از احزاب اسلامی کناره گیری مینمایند، گفته میشود که مردم به جنگ، بی تفاوت شده اند!!! اگر با وصف ظلم و ستم احزاب و حمل بار توانفرسای شان، در جنگ سرنوشت ساز با دشمنان عمده خویش در مضاف فرار میگیرند، میگویند که این جنگ، بیانگر منافع شان نمیشد !!!

پس این مردم مظلوم و بیچاره، چه باید بکنند؟

و این تناقض را چگونه میتوان حل کرد؟ حتماً میگویند که از طریق (انتخابات آزاد !!!)

یعنی رفقای هیئت رهبری اتحادیه که با گردن فرازی، در پای مقاله خویش امضاء هم نموده اند، با طرح این مفکوره، مردم ما را از سرگردانی نجات و بدینسان کلید حل معما را بدست شان میدهند. و بدینوسیله یعنی با طرح " انتخابات آزاد" شان و آنهم در شرایط کنونی کشور ما، بوضاحت غیر قابل انکار نشان میدهند که این نه مردم، بلکه خود آن آقایون هستند که به جنگ کنونی مردم ما کم علاقه و در نتیجه بی تفاوت گردیده اند، طوریکه بی آزر و با جمله پردازی های نیم بند و بی شکل و قواره ای، میکوشند تا برف بام خودشان را به سر دیگران بیاندازند. البته این نکته را با استناد به جملات و عبارات نوشته هیئت رهبری اتحادیه عمومی، در جای مناسب آن در ادامه این مقال، به تفصیل بررسی و نشان خواهم داد، که کی ها به جنگ آزادیبخش، کم علاقه و بی تفاوت گردیده اند.

متذکر باید شد که اتحادیه، بی تفاوتی مردم نسبت به جنگ را، نه تنها در فاصله گیری مخفی و علنی شان از احزاب اسلامی، بلکه در جانشین شدن اسلحه امریکایی بجای شرکت خلاق مردم در جنگ نیز قلمداد مینمایند!

به اعتقاد من، استفاده از اسلحه امریکایی را هم، نباید ترک جنگ توسط مردم و در نتیجه بی تفاوتی نسبت به جنگ سرنوشت ساز شان تعبیر کرد، زیرا گذشته از همه، این اسلحه، هر چند به کیفیت نازلتر، از همان آغار و به هر نحویکه بوده، وارد معرکه گردیده است که اکنون برای مردم ما تازگی ندارد. و من در اینجا تنها یک مثال آن را، برای جلب توجه اتحادیه عمومی ذکر می نمایم و آن زمانیهست که تقریباً در همان آغاز جنگ، انور السادات رئیس جمهور مقتول مصر به زیان حال خود بیان داشت، که مصر یک کمیت بزرگی از اسلحه بخصوص اسلحه ساخت خود شوروی را، به درخواست اضلاع متحده امریکا، که پول آن با دالر امریکایی و ریال سعودی تأدیه گردیده است، از طریق حکومت پاکستان، وارد جبهات جنگ در افغانستان نموده است. و اینکه امپریالیست های جنگ افروز و سایر مرتجعین، در پهلوی سایر روش ها و سیاست های حسابگرانه سیاسی، اقتصادی، در عرصه نظامی هم، مذبحخانه سعی در سرکوب و به انحراف کشانیدن جنبش های آزادیبخش ملی نموده، و جبهات نبرد آزادیخواهانه را، به میدان رقابت و آزمایش سلاح های تولید شده خود تبدیل مینمایند، نمایانگر خصلت خود آنها بوده و به مردم ما ارتباطی ندارد، زیرا مردم ما برای اهداف و مقاصد خویش می جنگند، که اتحادیه عمومی آن را بخوبی میداند. در غیر آن هر گاه استفاده از این سلاح در جنگ آزادیبخش، مفهوم بی تفاوتی مردم بجنگ را افاده مینماید، طوریکه ادعا مینمایند، پس این بی تفاوتی موهوم که غیر از هیئت رهبری اتحادیه، کس دیگری به کشف آن نایل نگردیده است، باید از همان آغاز جنگ موجود بوده باشد، نه اینکه امروز رخ خود را نمایانده است، که در آنصورت هم، سخن گفتن از مقاومت حماسه آفرین مردمی که از ابتدا بجنگ ضد استعماری، کم علاقه و بی تفاوت بوده و با همین بی تفاوتی، موجب شکست استعمار گردیده اند، بی معنی خواهد بود! در حالیکه واقعیت اینطور نمیباشد. استفاده از سلاح های امریکایی، چینی، انگلیسی، مصری، روسی در جنگ آزادیخواهانه مردم، نه جانشین شرکت خلاق مردم ما در جنگ گردیده است، و نه موجب بی تفاوتی شان. سلاح از هر منبعی ایکه باشد، بدون انسانی که آنرا مورد استفاده قرار میدهد، به تنهایی کار کردی نداشته و به هیچ دردی هم نمی خورد. پس این سلاح جای انسان را نمیگیرد؛ ولی مهم اینست که آن انسان را همزمان با آن، به این آگاهی مسلح ساخت که سلاح در دست داشته خود را، آگاهانه و هدفمند، برای تحقق اهداف و خواسته های برحق و عادلانه خویش، بکار بیاندازد، یعنی اینکه سلاح را تابع اراده خود نماید، نه اینکه خود از آن سلاح های بی جان و تولید کنندگان آن اطاعت نماید. هرگاه همچو آگاهی وجود داشته باشد، منبع سلاح و اینکه مارکه کدام کشوری برآن حک شده است، قابل توجه و تعیین کننده نخواهد بود.

باری! نبرد آزادیخواهانه مردم ما علیه وطن فروشان "خلقى" و پرچمی و متجاوزین استعمارگر شوروی از همان آوان نخست، با آنکه عمدتاً با اتکاء به نیروی لایزال توده های زحمتکش مردم و با همان سلاح های ابتدایی و دیگر وسایل در دست داشته وطنی - از بیل و تبر گرفته تا گولک و فلاخن - آغاز یافت، ولی تداوم پایا و ظفرنمون آن و آنهم در رویارویی با یک قدرت بزرگ امپریالیستی تا بدان مسلح، و با در نظر داشت واقعیت های عینی نبرد مبنی بر عدم کارایی آن سلاح های ابتدایی و ضمایم وطنی آن، که بقایای رزم سنتی مردم ما در جنگ تن به تن را به نمایش میگذارند، به سلاح ها و دیگر وسایل پیشرفته جنگی بستگی داشت، که تحقق این امر بنابر عواملی چند و از جمله، فقدان آموزه های

تکنیک نظامی در سطح نبرد، نبود وسایل و دیگر ضرورت های اولیه برای تولید سلاح، درگیر شدن در یک جنگ توده ای طولانی بدون تدارک و آمادگی قبلی ... در مراحل اولیه جنگ، امکان پذیر نبود؛ و اینکه این خلاء، در پهلوی کمبودهای بسیار دیگری، هنوز هم در جنگ کنونی به قوت خود باقی است، مستقیماً" به سیاست ها و کار نامه های بی محتوا و ایله جار احزاب وابسته پشاور نشین ارتباط میگیرد، بطوریکه نه قابلیت و اهلیت فهم همچو مسایلی را دارا میباشند، و نه با اعمال دهشت افگانه و انحصار طلبانه خویش، به دیگران هم مجال آن را گذاشته اند؛ بلکه بنابر خصلت وابستگی خویش، جدا از مردم و عمدتاً بر سلاح های امریکایی و غیر امریکایی اتکا ورزیده اند، که اکنون هم یگانه پایه لرزان بقای شان، همان پول و سلاح های خیراتی میباشند و بس، که هیچگونه مایه دیگری در میان مردم ندارند .

ولی مردم ما، بر خلاف این احزاب مزدور و ضد مردمی، از همان آوان نخست، با درک این ضرورت حیاتی نبرد و آنهم به قیادت مدیران رهگشایان واقعی خود، به سری از اقدامات جسورانه ای متوسل گردیدند که از آنجمله، مصادره انقلابی سلاح های دشمن را در نقاط مختلف کشور میتوان نام برد، که زیر شعار "سلاح دشمن بر ضد دشمن" و "سلاح های مورد نیاز جنگ آزادیبخش مردم ما را، کارخانجات اسلحه سازی امپریالیسم شوروی تولید مینمایند"، انجام و این روند به شیوه های گوناگون تا ایندم ادامه دارد. اما از آنجاییکه همین منبع کسب سلاح هم نیازمندی های تسلیحاتی جنگ را به تنهایی تکافو نمی نماید، بنابراین مردم ناگزیر "از سلاح های امریکایی و غیر آن از طریق **سلاح کوت های**

شان یعنی احزاب اسلامی در پشاور استفاده مینمایند، بدون اینکه با این منبع یا آن منبعی، دار و مداری هم داشته باشند، و این حق مشروع شان میباشد که نمیتوان و نباید از آن جلوگیری کرد. اینکه رهبران آن احزاب این سلاح را به چه بهایی بدست میآورند، کاملاً روشن میباشد که به مردم ما ارتباطی ندارد، برای اینکه این احزاب با مردم کدام پیوندی ندارند؛ و مردم این سلاح ها را نه با دریوزگی، بلکه به زور خود و به مقاصد آزادیخواهانه خویش بکار برده و به آن احزاب، بیش از سلاح کوت خانه، اهمیت دیگری را هم قایل نمی باشند. ولی در همه حال، این مردم است که با سلاح های متنوع و از جمله سلاح های امریکایی، جنگیده و می رزمند، نه آن سلاح ها به تنهایی خود.

پس این ادعا که اسلحه امریکایی جانشین شرکت خلاق مردم در جنگ شده است، نه تنها اینکه بی پایه میباشد، بلکه تصور گمراه کننده ای را بویژه در ذهن مردمان دور از صحنه ایجاد مینماید، که نه مردم افغانستان، بلکه مزدوران امریکا در افغانستان مشغول نبرد میباشند، و در نتیجه، این نه مردم ستمدیده و زحمتکش افغانستان، بلکه سلاح های امریکا و مزدوران آن میباشند که موجب شکست و اخراج متجاوزین استعمارگر از افغانستان گردیده اند، زیرا مردم به جنگ کم علاقه و بی تفاوت شده و جای شان را اسلحه امریکایی پُر نموده است !!!

دوستان هیئت رهبری! می بینید که شما ناخود آگاه با "این جوری" سیاست ها، و اینگونه بینش تان، چه چیزی را می خواهید ثابت نمایید؟ درست همان افترا آتی را که سوسیال امپریالیسم شوروی و سگان نواله خوار "خلقی" و پرچمی شان، برای اغفال اذهان عامه جهانی و در نتیجه توجیه اشغال نظامی افغانستان، پیوسته بدان متوسل شده اند و آن اینکه، این نه دهقانان، کارگران، زحمتکشان و قاطبه مردم افغانستان است که به رخ "دولت شرعی و قانونی" شان آتش میکشاند، بلکه مزدوران امریکا، پاکستان و چین هستند که با سلاح های امریکایی و چینی شان، جنگ برادر کشی را در افغانستان برافروخته اند !!! و همینگونه توطئه های پردامنه استعمارگران شوروی، به علاوه عملکرد

ها و سیاست های نابخردانه احزاب اسلامی پشاور نشین و هم قماشان سکنی گزیده شان در ایران بوده است که جنگ عادلانه مردم ما در ذهنیت عامه مردم جهان، به مثابه جنگ های دیگر آزادیبخش، انعکاس لازم و در خور توجه خود را هرگز نیافته، برعکس حتی در ساحت جریانات و گرایشات ضد سوسیال امپریالیستی، مدتها مهر فتودالی، بر جنبش حق طلبانه و آزادیبخش مردم ما زده شد، و آن هم با این پندار عامیانه که جنگ موجود در افغانستان، جنگ بین امپریالیسم امریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی میباشد! یعنی نه مردم افغانستان، بلکه فتودالان وابسته به امریکا که منافع و امتیازات شان در افغانستان، به نفع استعمار ضربت خورده است، با نوکران سوسیال امپریالیسم شوروی در مصاف قرار دارند! و این چیز است که متأسفانه تحلیل شما هم، با وصف تمام عبارت پردازی ها، سرانجام بدان منجر میگردد، زیرا همین طرز تفکر است که در نهایت، دو قطب ناخواسته اجتماعی را در برابر هم قرار داده، جنگ، عوامل جنگ و تداوم جنگ را در پرتو آن ارزیابی و در نتیجه، مردم و منافع شان را در آن نمی بیند؛ و گرنه، پس لطفاً بار دیگر قلم برداشته و عکس آن را ثابت نمایید و به مردم تان بگویید که همچو نیتی را نداشته اید، البته با توجه به اینکه، اینبار سعی نمایید تا گل دیگری را به آب ندهید! نوشتن آسان است، ولی درست نوشتن کار هر تازه واردی نمیشود.

حال به نکته دیگر همان نقل قول از مقاله "معاهده ژینو یا رسوایی احزاب اسلامی" می پردازیم تا دیده شود که اتحادیه، چه چیز دیگری را در اینجا به خوانندگان خود عرضه نموده است. آن نکته که قبلاً هم بیرون نویس شد، چنین است:

"درست با انگشت گذاری روی خستگی مردم از وضع غیر انسانی ای که احزاب اسلامی به آنان تحمیل کرده اند از یکسو و پدید آمدن دیگرگونی ها در دستگاه رهبری کرمین از سوی دیگر، عواملی بودند که دولت کابل با اشاره ای کرمین سیاست جدید خود یعنی "آشتی ملی" را طرح میکند و به ادامه آن "معاهده ژینو" به امضاء می رسد."

در اینجا ملاحظه میگردد که دوستان هیئت رهبری، سیاست های تاکتیکی دشمن از قبیل طرح "آشتی ملی" شان را به عواملی از قبیل خستگی مردم از وضع غیر انسانی تحمیل شده توسط احزاب اسلامی و دگرگونی در دستگاه رهبری کرمین نسبت میدهند که "قرارداد ژنو" هم پیامد آنست. اینکه امضای "قرارداد ژنو"، نه تنها به مدد تلاش های محیلانه و بی پایان روس ها صورت گرفته، بلکه رقبای امپریالیستی شان هم، در آن مجدانه سهم داشته اند، کاملاً روشن است که گفته قبلی اتحادیه، روشنی آن را منعکس نمیسازد؛ مضاف بر آنکه، مفکوره "قرارداد ژنو"، از پدید آمدن دگرگونی های مورد نظر در دستگاه رهبری کرمین، سابقه نسبتاً طولانی تری دارد که روند شش ساله "مذاکرات ژنو"، بوضاحت بدان اشاره مینماید. در حالیکه از دگرگونی های مورد نظر در دستگاه رهبری کرمین، شش سال قبل سخنی هم، در میان نبود، چه این رهبری در آن زمان اصلاً وجود خارجی نداشت. (بحث دگرگونی ها را که در همه جا، "رفرم" هم، نام گرفته اند، نمی خواهم بار دیگر در اینجا آغاز نمایم، زیرا قبلاً و در وقت مناسب آن، طی نوشته ای، بدان عمل شده است.)

ولی در رابطه با طرح "آشتی ملی" دولت مزدور کابل، من بر این اعتقاد میباشم که این سیاست تاکتیکی، به خستگی مردم از اعمال ضد انسانی احزاب اسلامی، بستگی نداشته، بلکه خود، حاصل بلاواسطه شکست برنامه های قبلی روس ها بویژه استراتژی نظامی شان در افغانستان است که نتوانستند با توسل بدان، مقاومت حماسه آفرین مردم ما را خاموش نمایند که در نتیجه سعی نمودند تا با تعویض مهره ها و عنوان نمودن سیاست های عوامفریب دیگری از جمله "آشتی ملی" هدف خود

را مبنی بر دربرند کشیدن مردم آزاده ما، متحقق سازند. و اما اینکه برای به نمایش گذاردن این طرح برده ساز خود (آشتی ملی) چنان فرصت مساعدی را که به وضعیت احزاب اسلامی و رشد پروسه تجرید شان از مردم مرتبط گردد، انتخاب مینمایند، مسأله ایست که تطبیق عملی آن طرح را عاجل میسازد، نه خود آن سیاست و مفکوره را، زیرا این سیاست، دقیقاً نتیجه شکست کارنامه های قبل سوسیال امپریالیسم شوروی و مزدوران شان میباشد که مذبوحانه تلاش داشتند تا مسأله مردم، یعنی مقاومت زندگی ساز شان را از طریق نظامی به نفع استعمار حل نمایند. به بیان دیگر، اشغالگران شوروی پس از چندین سال زور گویی و قدرت نمایی نظامی توأم با برنامه های محیلانه و فجیع ترین اعمال ضد کرامت انسانی خویش در افغانستان که طی آن ضرب شصت مردم دلیر و غیور ما را بخوبی آزمایش نمودند، سرانجام اندکی بخود آمده و به شکست اراده استعماری خود بویژه در عرصه نظامی و آنهم به زبان حال سر دمدار تازه بدوران رسیده خویش گورباچف مبنی بر اینکه "افغانستان زخم خونچکان شوروی است" اعتراف نمودند. و از همین تاریخ به بعد است که نغمه های اراده سوسیال امپریالیسم شوروی طنین دیگری پیدا نموده و زمزمه های صلح مورد پسند استعمار که خواست و اراده شان را از طریق دیگری یعنی از طریق مسالمت، تأمین نماید، پیهم شنیده میشود. چنانچه آنها با پیش اندازی دولت مزدور شان در کابل، مذبوحانه تلاش نمودند تا با توسل به ذرایع برده ساز دیگری، در پهلوی سرکوب و حشियانه نظامی، به نیت پلید شان جامه عمل بپوشانند که تدریجاً با تمهید غدارانه و عوامفریب آتش بس، "آشتی ملی"، طرح قانون اساسی و سرانجام اعلام خروج مشروط عساکر اشغالگر شوروی در چهارچوب "قرارداد ژنو"، حریفان امپریالیستی شان را برای رسمیت بخشیدن به تبنی شان در افغانستان، فرا خواندند. البته با تذکر اینکه تبنی امپریالیسم جهانی، بر سر مسئله افغانستان که "قرار داد ژنو" آن را رسمیت بخشیده و آفتابی میسازد، خلاصه نمیگردد، بلکه این تبنی پهنای گسترده خود را در مقیاس جهانی مییابد. با این مختصر ملاحظه مینماییم که نه "آشتی ملی" دولت مزدور کابل به خستگی مردم از وضع غیرانسانی احزاب پشاور نشین ارتباط میگیرد و نه "قرارداد ژنو" از دگرگونی های پدید آمده در دستگاه رهبری کنونی کرملین، بلکه همانطوریکه نشان داده شد، خواست و گرایش برای توسل به یک قرار دادی که نه تنها عرق جبین متجاوزین شوروی را تا حدودی حفظ نماید، بلکه به منافع و امتیازات شان نیز در افغانستان مشروعیت بخشد، آرزوی دیرینه استعمار شوروی بوده است که عمدتاً و بطور مستقیم، از شکست شان در کوهپایه های افغانستان ناشی میشود. در اینجا ناگزیر به نکته دیگری بر می خوریم که ناچار بر روی آن اندکی مکث باید نمود و آن اینکه اتحادیه عمومی "قرارداد ژنو" را **بطور عمده**، نتیجه بلاواسطه اوضاع داخلی روسیه ارزیابی میدارد. ارزیابی ای که نه با واقعیت سازگار است و نه به امر تداوم مقاومت مردم ما سودمند، بلکه در عوض بر دستاورد با خون به ثمر رسیده مردم زحمتکش ما، با ناسپاسی، غشای اوهام خود را می گسترده، که غیر از یگان عضو بلی گوی اتحادیه، هیچ عاقل و بالغ دیگری، نمیتواند به این طرز دید، تأیید کنان سر بجنباند. چه طی صفحات گذشته، بوضاحت نشان داده شد که این قرارداد سیاه و مردود که بموجب آن سوسیال امپریالیسم شوروی حاضر شده است تا قشون اشغالگر خود را از افغانستان خارج نماید، با آنکه در شکل گیری آن عوامل زیادی اثر گذاشته است، ولی با آنهم نقش مقاومت و پایداری مردم قهرمان افغانستان که کیفیتاً با عوامل دیگر متفاوت است، **عمده** میباشد. و این عمدگی که خود، طنینی از شگوفایی حماسه آفرین سنگر های نبرد ضد استعماری است، عینیت مادی خود را فقط در آن بخشی از "قرارداد ژنو" بجا گذاشته است، که

شکست اراده استعماری مبنی بر خروج ارتش اشغالگرش از افغانستان را باز گو مینماید، نه بیش. و این شکست هم، پیش از اینکه "قرارداد ژنو" بر آن صحنه بگذارد، در خود کوهپایه های با عظمت افغانستان و بخون قرمزین یکنیم ملیون شهید و قربانی راه آزادی مسجل گردیده است، که هیچ عامل دیگری، قادر نخواهد بود بر آن پرده ساتر بگسترد.

یاد دهانی باید کرد که این مسأله یعنی شکست نظامی سوسیال امپریالیسم شوروی در افغانستان که بر خلاف نظر اتحادیه عمومی، "معاهده ژنو" عمدتاً نتیجه آن میباشد، همانطوری که گفته شد چیز تازه ای نبوده، بلکه از مدتها قبل برای مردم ما به مثابه یک دستاورد و یک امر ملموس و محقق در آمده بود، و با الهام از همین واقعیت ملموس و انکار ناپذیر بود که من یکسال قبل در این رابطه و آنهم طی نوشته مستقلی، اظهار نظر نموده و برای تأکید همین نکته سطور زیرین را نگاشتم:

"شکست نظامی شوروی در افغانستان، که با وجود بکار برد تمام شیوه ها و برنامه های جنگی توسط ارتش اشغالگر طی 9 سال تمام، نتوانسته است کوچکترین خللی را در اراده رزم جویانه مردم بپا خاسته افغانستان ایجاد نماید، عامل بارزی است در بالا نمودن پرچم صلح کذایی توسط گریباچف و به اصطلاح جدیت وی در ضرورت ثمر بخشی مذاکرات سیاسی که با مانور های گوناگون و هم چنان با تهدیدات و اعمال فشار بر حکومت مارشال ها در پاکستان بعنوان "طرف دیگر مذاکرات!" توأم میباشد، تا از این طریق به حلی که منافع استعمار شوروی را در افغانستان تضمین و دولت دست نشانده پرچم و "خلق" را مشروعیت بخشد، دست یابند. در پهلوی آن، چگونگی "اصلاحات" و "صلح خواهی" های گورباچف پیرامون افغانستان، در نحوه برنامه ریزی ها و سیاست های عوامفریب شوروی، کاملاً متبازر میباشد که دولت مزدور کابل و آنهم به زبان نجیب گاو، همه را در تحت عنوان "آتش بس" ، "مصالحه ملی" و "تشکیل حکومت ائتلافی ملی" . . . تبلیغ مینماید، تا بدینوسیله رویای دیرینه تزاران روس و خلف نابکار شان گورباچف مبنی بر تسلط دایمی بر افغانستان عملاً تحقق یابد. لازم به تذکر است که همه این حرکات کذایی گویا صلح طلبانه، با عملیات شدید وحشیانه سرکوب نظامی، تشدید حلقه محاصره اقتصادی و انواع جنایات دیگر همزمان میباشد، تا "آشتی ملی" مورد نظر شوروی و دولت مزدورش که در حقیقت همانا انقیاد ملی میباشد، محقق گردد".

این چیز است که یکسال قبل نوشته شده و امروز کاملاً به ثبوت رسیده است، ولی متأسفانه، اتحادیه عمومی هنوز هم آن را نمی بیند! ، مضاف بر اینکه در همین نوشته به صراحت اشاره میگردد که طی 9 سال تمام ، کوچکترین خللی در اراده رزم جویانه مردم بپاخاسته افغانستان بمیان نیامده است، و اینکه اتحادیه اکنون در سال دهم جنگ، بی تفاوتی و کم علاقهگی مردم را به جنگ سرنوشت ساز شان که هنوز هم با پیروزی کامل، فرسنگ ها فاصله دارد و آنهم بعلت عملکرد های احزاب اسلامی کشف نموده است، برای ما اصلاً قابل فهم نبوده است که در صفحات قبلی بدان برخورد شده است. البته این واقعیت روشن و انکار ناپذیر، یعنی عمده بودن مقاومت مردم ما را بدون درد سری و به بسیار سادگی، باز هم به نحو آتی میتوان بیان داشت و آن اینکه:

هرگاه مقاومت و ایستادگی مردم افغانستان نمی بود، چطور می شد که از شکست سوسیال امپریالیسم شوروی در افغانستان، صحبت نماییم؟ و اگر این شکست و نتایج آن بر اوضاع داخلی شوروی (درپهلوی عوامل درونی خود جامعه شوروی) نمی بود، چطور امکان داشت که "قرارداد ژنو" به حیز وجود در آید؟ بر عکس ، در صورتیکه سوسیال امپریالیسم شوروی در افغانستان شکست نه، بلکه پیروز و برنامه های استعماری آن عملی هم میگردد، آنگاه این پیروزی، نتایج مثبت خود را بر اوضاع

داخلی روسیه هم بجا میگذاشت، زیرا اهداف و امتیازات امپریالیستی آن در افغانستان بر آورده و در آن صورت به "قرارداد ژنو" هم نیازی نمی بود، و این مسأله تباری امپریالیسم جهانی را در مقیاس بین المللی بطور حتم بر هم نمی زد. ولی حال که "قرارداد ژنو" حادث گردیده است، پس این حادثه، معلول علتی می باشد و این علت، همانا شکست نظامی شوروی استعمارگر بدست مردم افغانستان است. بنابراین ملاحظه مینماییم که نکته گرهی، محوری و عمده همانا مقاومت مردم قهرمان ما می باشد که متجاوزین اشغالگر شوروی را شکست داده اند و شوروی ها هم خواسته اند تا این شکست بویژه نظامی را، با امضای قراردادی و آنهم در تباری با رقبای امپریالیستی شان، به پیروزی متعدد الاطراف سیاسی، اقتصادی . . . تبدیل نمایند، امری که متن "قرار داد ژنو" بوضاحت بر آن صحنه میگذارد که این کمیدی رسوا هم، چنانچه قبلا بدان اشاره شد، شباهت نمایان خود را در وقایع و رویداد های سیاه تاریخ گذشته میهن نشان میدهد، و از همین جاست که "قرارداد ژنو" را نباید شکست امپراتوری روسیه هم تعبیر کرد، یعنی آنچه که هیئت رهبری اتحادیه بدان اعتقاد دارد. اتحادیه می نویسد:

"خلاصه اینکه مقاومت حماسه آفرین مردم افغانستان (در اینجا شاید هیئت رهبری گفته قبلی خود را فراموش نموده و "مقاومت مردم" را در صدر عبارت خود جا داده است) و عوامل درونی و بیرونی روسیه، از جمله عواملی بودند که روسیه امپریالیستی را وادار ساخت تا اولین شکست امپراطوری خود را در ژینو بدست خود امضاء کند و بعد از ده سال خیانت، بم ریزی و انسان کشی، گویا عساکر خود را از افغانستان بیرون سازد و برای مردم افغانستان، سرزمین سوخته، خانه های ویران معلولین بی شمار و بیش از یک ملیون قربانی، از نظر فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی، نیم قرن عقب رفته بجا گذارند. اینست "انقلاب" وارداتی، اینست انترناسیونالیسم سوسیال امپریالیستی ."

بسیار خوب، آنچه را که "نویسندگان متفکر ما" پیرامون پیامد های تجاوز عریان فاشیستی مبتنی بر انترناسیونالیسم نوع سوسیال امپریالیستی در افغانستان مینویسند، به سر و چشم قبول و این را از ایشان میآموزیم! ولی بگذار به این "دانشمندان" خود بگویم که متأسفانه جمعبندی و نتیجه گیری شما از همین پیامد ها، به هیچ وجه عالمانه و واقع بینانه نمی باشد، زیرا شما که "ماشاءالله" از نعمت سواد هم بطور کافی بهره مند میباشید، باید یکبار دیگر و با چشمان باز به سر تا پای "قرارداد ژینو" نگاه کنید و در آنصورت در خواهید یافت که سوسیال امپریالیسم شوروی بموجب همین "قرارداد"، از همان سرزمین سوخته، خانه های ویران و دیگر جنایات خود، نه تنها اینکه دست بر نداشته و آن را به مردم افغانستان واگذار نمیگردد، بلکه بر "حق" و دست درازی دایمی خود در افغانستان، پافشاری هم می نماید، و آنهم از طریق مشروعیت بخشیدن به دولت مزدوران پرچمی و "خلقی" خود بموجب "قرارداد ژنو" که بر بُرد سیاسی شان دلالت مینماید. (این مشروعیت در سطح تباری مطرح بوده و مردم افغانستان برآن خط بطلان میکشند) . بهر حال مادامی که این واقعیت آشکار در متن "قرارداد ژنو" تصریح شده باشد، پس آن شکست امپراطوری روسیه امپریالیستی، که سرزمین سوخته افغانستان را بمردم افغانستان رها نماید، کدام است؟ اگر همچو چیزی یعنی شکست امپراطوری، طوریکه شما ارزیابی میدهید، واقعیت داشته باشد، پس چرا "قرارداد ژنو" را بمثابه یک سند تاریخی که پیروزی مردم افغانستان را مبرهن میسازد، قبول نباید کرد، تا آن را یک قرارداد سیاه، منفور، مردود و امپریالیستی دانست؟ در حالیکه ما این قرار داد منفور را، تباری امپریالیسم جهانی بر سرنوشت مردم افغانستان ارزیابی مینماییم، که شکست امپراطوری را افاده نمی نماید، و "شکست" و "تباری" هم، دو مفهوم

جداگانه مستقل و متفاوت از یکدیگر میباشند که آندو را نباید باهم خلط نمود. البته حساسیت و انگشت گذاری روی این نکته که نباید از آن غافل شویم، بیشتر بخاطری است که پس از امضای "قرارداد ژنو" پیوسته زمزمه های گوش خراشی مبنی بر اینکه روس ها شکست شان را در افغانستان آزمایش و اکنون خواهان "صلح" بوده و از افغانستان "خارج" میشوند، شنیده میشود که در نتیجه، مبلغین این تز، تلویحی یا علنی، مردم را به آرامش و سکون خفت بار و فراهم آوری زمینه برای به اصطلاح یک "حکومت ائتلافی ملی" در افغانستان تشویق مینمایند! و اما "قرارداد ژنو" بمثابه سند تبنانی امپریالیسم جهانی در مواجهه با رستاخیز خلق قهرمان افغانستان، این معنی را میدهد که در پهلوی اخراج ارتش اشغالگر شوروی بموجب این "قرارداد"، که بیانگر شکست نظامی میباشد، متن "قرارداد"، تداوم منافع دو قطب امپریالیسم جهانی را در افغانستان تصریح و بدان قانونیت می بخشد و این هم قبل از همه، از بُرد سیاسی شان حکایت مینماید. و این تبنانی در پهلوی عامل عمده که همانا جنگ آزادیبخش مردم افغانستان است، به عوامل زیاد دیگری هم بستگی دارد که کرارا طی نوشته هایی بررسی شده است و در اینجا به اختصار بدان اشاره میگردد.

ناگفته پیداست که تبنانی امپریالیسم جهانی در رابطه با مسأله افغانستان خلاصه نگردیده، بلکه ابعاد و پهنای گسترده خود را بار دیگر در مقیاس جهانی به نمایش میگذارد؛ یعنی رشد ناموزون سیستم امپریالیسم پس از جنگ دوم جهانی و آنهم بر پایه بهره جویی های استثمارگرانه مستدام و تسریع پروسه توسعه و تحکیم مناسبات استثماراری و استعماری، که از اشتباه سیری ناپذیر آن مایه میگردد، حدت تضادهای درونی نظام امپریالیسم جهانی را تشدید و آهنگ یک بحران عمومی دیگری را مدتهاست که به صدا درآورده که رفع آن دیر یا زود، از دیدگاه امپریالیست ها، به جزء از طریق یک جنگ خانمانسوز سوم جهانی، نا محتمل به نظر میرسد. زیرا نیاز مبرم و متزاید سرمایه برای توسعه و غارت، در چهارچوب مناسبات موجود بین المللی، نه تنها اینکه بر آورده نميگردد، بلکه موانع اساسی ای هم مثل جنبش های آزادیبخش ملی، آن را تهدید و یا حداقل، رشد پیگیرانه آن را سد میگردند، که تحققش، ضرورت برچیدن آن موانع و دگرگونی اساسی آن مناسبات را اقتضاء مینماید، که سیل عمومی آن را هم، عمدتا تکیه بر قدرت نظامی و قرارداد های سیاسی تشکیل میدهند. تضادهای درونی اردوگاه امپریالیسم جهانی که عامل شاخ به شاخ شدن آنها چه در گذشته و چه در حال بوده و سرانجام غلطیدن شان در یک فاجعه خونین دیگر جهانی را مؤکد خواهد ساخت، طبیعتا در شکل یگانه ای عمل نمی نمایند، بلکه زمانی حدت قابل ملاحظه ای پیداء نموده، وقتی کُندتر و زمانی هم فروکش نسبی مینمایند، و این فروکش نسبی درونی، بویژه هنگامی بمنصه ظهور میرسد که با تضاد عمده خویش مواجه گردند و آن عبارت از جنبش های آزادیبخش ملی خلقهای سراسر جهان میباشد، طوریکه این واقعیت را در افغانستان و در جاهای دیگر دنیا، واضحا میتوان ملاحظه کرد. فروکش تضادهای درونی امپریالیست ها در رابطه با افغانستان، اکنون در "قرارداد ژنو" تبلور یافته است که تبنانی مؤقتی شان را بر محور منافع متقابل، در تخاصم آشتی ناپذیر با مبارزات ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی خلق افغانستان نمایان میسازد. و همین تبنانی را بمثابه یک الگو در مناطق دیگر کشمکش های شان تبلیغ و بدینوسیله مذبوحانه تلاش دارند تا دست های خلقهای دیگر جهان را از پشت سرشان ببندند. مگر نمونه انگولا و نامیبیا، کمبودیا، نیکاراگوا، خاورمیانه (فلسطین) و . . . را میتوان جدا از این قانونمندی مطالعه کرد؟

مسأله ایران و عراق هم که به جنگ های آزادیبخش ارتباطی نداشته و اینک وارد مرحله نوین خود شده است، بیگمان جای خود را در مقاولات امپریالیست ها احراز نموده و یا خواهد نمود. همه این مسایل از خصلت سیستم امپریالیسم جهانی مایه میگیرد، که جنگ و سازش و آنهم بر سر منافع حد اکثر، وجهه اساسی آن میباشد. و اما دهان کجی ها و تبلیغات عوامفریبانه شان در پوشش به اصطلاح "صلح" برای مردمان تحت ستم، ناقض طبیعت و ضرورت های سیستم امپریالیسم جهانی و رقابت های همه جانبه ایست که امپریالیست ها را به سوی قماری بس دشوار سوق میدهد و صلح در موجودیت این سیستم، هیچ گاهی مفهوم حقیقی و کامل خود را نخواهد یافت. پس چگونه ممکن است که شوروی سوسیال امپریالیستی به شکست خود در افغانستان گردن نهاده و صلح مورد نیاز مردم افغانستان را، هرچند با همان سرزمین سوخته، خانه های ویران شده و . . . که با منافع استعماری اش در تضاد و تخاصم آشتی ناپذیر میباشد، دو دسته پیشکش و امپریالیسم امریکا هم، برای تضمین آن چهار نعل شتافته و نشانه انگشت رسوای خود را بر آن نقش نماید؟!!

و اما در مورد اینکه علاوه بر عمدگی مقاومت مردم افغانستان، چه عوامل دیگری در ساحت داخلی خود شوروی، در بمیان آمدن "قرارداد ژنو"، کارگر واقع شده است، تا سوسیال امپریالیسم شوروی شکست نظامی خود را، در بستر تبانی با امپریالیسم امریکا، بمنافع دراز مدت دیگری تبدیل نماید، در یک کلام، همانا نیازهای نا محدود سرمایه طبقه حاکمه یعنی بورژوازی شوروی است که کارایی آن بشکل اساسی، در عرصه بین المللی، ناگزیر از رقابت با سرمایه های امپریالیستی رقباى شان میباشد که دسترسی بدان، ضرورت تغییر نهاد های اساسی جامعه را در عرصه های اقتصاد، سیاست، اجتماع و غیره، بار دیگر در دستور کار رهبری نوخاسته و تازه دم قرار میدهد، که تبارزات آشکار آن را از جمله "سیاست باز سازی و اصلاحات" میسازد که دفع فعال و ثمر بخش آن، مستلزم یک قوه محرکه نوین توأم با ظرفیت در خور این سیاست است که الزامات امپراتوری گریبا چف، آنرا دیکته و گام نخستین آنهم، استحکام موقعیت رأس هرم در دستگاه حاکمه شوروی میباشد؛ از همین جاست که برخورد به سیاست های گذشته حزب و دولت و برنامه گسترده "پاکسازی"، در ابعاد وسیعی روی دست گرفته میشود. هم چنان اعمال ستم ملی بر ملیت های محکوم آسیایی که از شئونیسیم طبقه حاکمه ملیت روس سرچشمه میگیرد، فشار کمر شکن اقتصادی ناشی از الزامات رو به تزاید تدارکات جنگی، که بار آن را خلق های زحمتکش شوروی حمل مینمایند، نارضایتی ها و بی اعتمادی های بی حد و حصر توده های اجتماعی حاصل از فساد، بی انضباطی، خفقان، اختناق، تهیدستی، محرومیت . . . همه و همه مسایلی میباشد که نه تنها رکود چرخ های نظام حاکم را تشدید، بلکه عوامل مساعدی اند برای یک انفجار احتمالی در آینده، بخصوص در شرایطی که تعبئه اذهان عمومی برای یک فاجعه خانمانسوز جهانی (جنگ سوم)، یکپارچگی جبهه درونی خلقهای شوروی را برای طبقه حاکمه شوروی، یک ضرورت مبرم و غیر قابل تخطیء میسازد و از همین جاست که "رفرم" های گورباچف با تشخیص حساسیت های کنونی جامعه شوروی و با مواجهه با آنها، در عرصه های مختلفی روی دست گرفته میشود، که یکی دیگر آنهم "سیاست گشایش" و ایجاد "فضای باز و مساعد سیاسی" یعنی "دموکراسی" میباشد که انعکاس خود را در سر و صدا های درون حزبی و دولتی و مطبوعات تحت کنترل نمایان میسازد. ولی زمینه عملی یا تطبیق عملی آن را جهانیان، در سرکوب جنبش حق طلبانه مردم قزاقستان در یک سال قبل و هم چنان در سرکوب جنبش حق طلبانه مردم ارمنستان در همین تازگی که با قهر ضد انقلابی، یعنی دموکراسی مورد نظر گورباچف هویدا

گشت، بخوبی مشاهده نمودند؛ و این هم همان دموکراسی برای طبقه حاکمه و دیکتاتوری برای خلق را افاده مینماید، و این هم، همان انفجار احتمالی میباشد که مدت ها قبل، پیش بینی نمودیم و اکنون ثبوت آن در تظاهرات میلیونی و قسما قهر آمیز ملیت های محکوم شوروی به ظهور رسید، که دستگاه حاکمه شوروی از همچو حساسیت های بی شمار جامعه شوروی، آگاهی داشته و برای خمودن و خفه نمودن آن در نطفه، طرح های عوامفریب زیادی را در رابطه با مسایل داخلی و هم چنان خارجی، پیهم به نمایش میگذارد، که سمت اصلی این روند را، همانا نیاز سرمایه شوروی بمثابه یک قدرت امپریالیستی مشخص میسازد که پاسخگویی بدان، به تعبیر خود سردمداران کرملمین، درک ضربان زمان را لازمی میسازد و ضربان زمان هم، غیر از الزامات تسلیحاتی هسته ای بر مبنای یک تکنولوژی عالی و پیشرفته، در آمادگی برای جنگ آینده جهانی که پیروزی و در نتیجه، یکه تازی و آقایی سوسیال امپریالیسم شوروی را بر جهان تضمین نماید، چیز دیگری نمیشد. از ساحات و زمینه های کارکرد این سیاست های مزورانه که اهداف متنوعی را دنبال مینماید، علاوه بر موارد یاد شده، یکی آنهم صلح خواهی کذایی گرباچف میباشد که نقاب مندرس آن، توسط مردم قهرمان افغانستان دریده شده و در نتیجه، سیمای قبیح "فرشته صلح"، برای همه مردمان آزادیخواه و آزادی دوست جهان، خوبتر جلوه گری نمود. بجزء آن مردمانی که چشم درد دنبال منافع خویش میباشند، از قبیل دُرذانه های اروپایی گویا "طرفداران صلح"، که صلح و همه چیز را برای خویش خواسته و در نتیجه آرمانهای صلح خواهی شان، از افق کوچک اروپا فراتر نمیروند، که تجلی حقیقت هم، نابینایی این قماش مردمان را درمان نخواهد کرد.

حال اینکه مقاومت حماسه آفرین مردم قهرمان افغانستان، تا کدام حدی در تحولات داخلی شوروی، بویژه در رشد و فوران نطفه های خیزش هر آن قابل انفجار ملیت های محکوم و تحت ستم شوروی، نقش مثبت خود را ایفا نموده است، مسأله ایست که به غور و تکاپوی عمیقی نیاز دارد، تا این جانب قضیه هم بررسی گردد که آیا این مسأله افغانستان است که بر دگرگونی های پدیده آمده در جامعه شوروی اثر گذاشته است، یا برعکس؟ و یا اینکه هر دو در ارتباط باهم و به درجات متفاوتی، تأثیر متقابل خود را داشته اند؟ . . . دیالکتیک ما در ادامه گفتار قبلی، بیشتر بر بند دوم مطلب بالا تکیه دارد.

البته زیاده از این، در زمینه چیزی نمی گویم، زیرا گفتنی های مفصل، طی نوشته دیگری عرضه شده است که نکاتی از آن، از لابلای همین سطور و عبارات، خودنمایی نمودند. از جانب دیگر فقط در همین بخش، یعنی نقش اوضاع درونی شوروی بر امضای "معاهده ژنو" و آنهم به غیر از مسأله عمده بودن آن، که در رابطه سخن دور به درازی بعمل آمد، باقی تحلیل اتحادیه را صائب ارزیابی و بدان اکتفا، و در نتیجه دامنه همین مورد از بحث خود را هم کوتاه میسازم.

دوستان هیئت رهبری!

می بینید که از پذیرش حقایق، از هر جهتی هم که باشد، نه تنها هراسی نباید داشت، بلکه آن را به دل و جان هم، قبول باید کرد که لازمه آنهم دوری نمودن از تعصب و تنگ نظری، و برعکس گزینش این روش مثبت و قابلیت فراگیری آن، چه در تئوری و چه در عمل است که می بایست آن را در خود پرورش داد.

حال باید دید که این هیئت رهبری "آگاه و با خبر از دنیا"، باز هم چگونه لب به سخن گشوده است:

"ریگان و شرکاء، ضد انقلابیون وابسته به خود را با رهبران ساندینیستها در نیکاراگوا در میز مذاکره نشاندند، اما احزاب اسلامی افغانستان برای آنان این ارزش را نداشت تا رهبران آنها را به ژینو میخواست - از اینرو معاهده ژینو در واقعیت امر بازگو کننده ای رسوایی احزاب اسلامی میباشد - رسوایی بدان جهت که اربابان شان با امضاء معاهده در ژینو به جهانیان نشان دادند که این امریکاست که در افغانستان گویا جنگ میکند، نه مردم زحمتکش افغانستان (!؟ نگارنده) آن عوامل که این امکان را بدست امریکا و دولت منفعت جوی پاکستان داد، همانا صبغه غیر ملی بودن، وابسته بودن و مزدور بودن رهبران احزاب اسلامی است، که دست بدست هم داده و چنان توهین تاریخی را به مردم ما روا داشتند."

اینکه "معاهده ژنو" رسوایی احزاب تا بگلو رسوای اسلامی و اطراف دیگر "قرارداد"، از متجاوزین شوروی گرفته تا دولت دستنشانده اش در کابل، و از امپریالیسم امریکا گرفته تا دولت مزدوریش در اسلام آباد را بازگو مینماید، درست و بجا که هیچ تردیدی هم در آن وجود ندارد؛ ولی معلوم نیست این رسوایی، به مردم ما چه ارتباطی میتواند داشته باشد؟! زیرا مردم زحمتکش افغانستان بر همین "معاهده رسوا" که به اراده دشمنان رنگارنگ شان بمیان آمده است، قبلا خط بطلان خود را کشیده اند. و جهانیان هم بخوبی، ناظر این واقعیت آشکار بوده و میباشند که این مردم، با اتکاء به نیرو و اراده خویش و بدون الهام از کدام منبع دیگری، به نبرد آزادیخواهانه خود آغاز و اکنون هم پس از "قرارداد نام نهاد ژنو"، تا دسترسی به آزادی، بدان ادامه میدهند که "قرارداد ژنو"، برای شان اندک ترین ارزشی را هم نداشته است.

اما اینکه امریکا و یا هر طرف دیگری، بنام شان شب و روز قرارداد نمایند، نه بمردم ما ارتباطی میتواند داشته باشد، و نه این امر بیانگر آن خواهد بود که امریکا، نه مردم زحمتکش افغانستان، در افغانستان جنگ مینماید. این استنتاج دوستان هیئت رهبری اتحادیه عمومی تا حدودی و آنهم بخصوص زمانی میتواند مصداق پیدا نماید، که مردم زحمتکش افغانستان به قراردادی که به اراده دشمنان قسم خورده شان تعبیر شده است، سر تعظیم فرو داشته و سلاح رزم شان را بر زمین می نهادند. ولی برعکس جهانیان می بینند که این مردم قهرمان و مصمم برای حق تعیین سرنوشت شان بدست توانای خودشان، باز هم از بوته آزمون تاریخ، پیروزمند و سربلند بدر آمده و در نتیجه، رویای پلید امپریالیست ها را باز هم به گورستان ابدی تاریخ فرستادند.

بنامز به قهرمانی های شکوهمند مردم زحمتکش و غرور آفرین ما!

به مقامی که شکوهت فشرد پای ثبات کوه بازد کمر از سایه استقلالت

دوستان ما فراموش کرده اند که امپریالیست ها از هر قماش و در هر کجایی که باشند، دشمنان سوگند خورده خلق های زحمتکش میباشند که بنابر همین خصلت، همیشه به ذرایع گوناگون مذبحخانه میکوشند تا نعره آزادیخواهی را در هر جایی که باشد، در نطفه خفه نمایند که در افغانستان هم عملکرد های شان، درست در همین راسا قرار میگیرد. بنابراین، مردم آزادیخواه جهان هم "قرارداد ژنو" را به مفهوم واقعی آن شناسایی نموده و هیچگاهی از آن چنان برداشتی نخواهند کرد که امریکا با امضای این قرارداد، نقش همه کاره را ایفاء نموده است، چنانچه هیئت رهبری اتحادیه برداشت نموده است!

علاوتا باید پرسید که چرا رسوایی احزاب اسلامی و اربابان شان را **توهین تاریخی** در حق مردم افغانستان دانست؟!

اگر دانسته باشیم که امپریالیسم امریکا هم، همانند سوسیال امپریالیسم شوروی، دشمن نه تنها مردم افغانستان، بلکه از خلق های سراسر جهان میباشد. اگر باور داریم که احزاب اسلامی و رهبری شان، مزدور، وابسته، ضد ملی و ضد انقلابی میباشند (طوریکه اتحادیه به زبان حال خود بیان مینماید)، پس نتیجتاً، این چنین احزاب و رهبرانی نه تنها با مردم ما هیچگونه پیوندی ندارند، بلکه دشمنان قسم خورده شان نیز میباشند. بنابراین، خیانت ها، جنایات و عملکرد های شان هم، هیچگاهی به مردم ما ارتباطی نداشته و نمیتواند برای شان توهین هم به حساب آید.

آیا خیانت ها و جنایات وطن فروشان پرچمی و "خلقی" را که با مردم ما پیوندی ندارند، میتوان توهین تاریخی در حق مردم افغانستان قبول کرد؟ در صورتیکه جواب منفی باشد، که است، پس خیانت و وطن فروشی احزاب اسلامی را نیز، چگونه میتوان توهین تاریخی برای مردم، ارزیابی کرد؟ در حالیکه خود اذعان میدارید که آنها یعنی احزاب اسلامی و رهبران شان، در خیانت، وطن فروشی و صد ها جنایت دیگر، با خلقی ها و پرچمی ها، فرقی هم ندارند.

علاوتا میتوان گفت که سازش امریکا و پاکستان، توهینی است به احزاب اسلامی، که توهین، وطن فروشی و مزدور منشی هم، در قاموس ایشان افتخار معنی میدهد نه چیزی دیگری.

هیئت رهبری ما با همچو تلقی ای، بسان نمد عمل نموده است که آب و غیره را بخود جذب مینماید، در غیر آن، چنانچه گفته شد، نمیتوان و به هیچوجه، این خیانت و معامله رسوای دشمنان مردم زحمتکش و مزدوران شان را، توهین تاریخی برای مردم ما ارزیابی کرد، زیرا زمانیکه پای خیانت در میان باشد، دیگر توهینی در کار نیست. و بر عکس این امر (توهین تاریخی) در صورتی امکان میداشت، که احزاب و رهبران شان در صف مردم و در صف انقلاب قرار میداشتند و جهانیان هم، میدانند که این احزاب مساوی به مردم زحمتکش افغانستان نمی باشند، و این را هم بخوبی میدانند که معامله این احزاب و اربابان شان هر طوریکه باشد، مردم زحمتکش افغانستان، چه قبل و چه بعد از "معاهده ژنو"، رزمیده، می رزمند و خواهند رزمید. البته باید گفت که با این حال، نمیتوان مطمئن بود که دوستان ما، تفاوت میان مفاهیم "توهین" و "خیانت" را تشخیص و موارد استعمال شان را دانسته باشند. بهرحال دوستان هیئت رهبری، همین مردود شمردن "معاهده ژنو" توسط مردم را هم، مدنظر نگرفته، بلکه در ادامه گفتار خویش، بطور مکانیکی و مجرد عمل نموده اند، یعنی آنها "معاهده ژنو" را یک معاهده شکننده ارزیابی و در این تحلیل، علاوه بر محض اشاره به اوضاع متشنج جهانی، منطقه ای و خاصاً تشبثات افسارگسیخته امریکا در منطقه، بر نکات و مواد "قرارداد"، اینکه مهاجر درست تعریف نگردیده و هم مشخص نشده است که عساکر روسیه در افغانستان، به چه تعداد و شامل چه نوع پرسونل نظامی میگردد و . . . تکیه مینمایند؛ مگر شکننده بودن آن را اصلاً در مقاومت مردم، هر گز نمی بینند!

از هیئت رهبری پرسیده میشود که هرگاه همین خلاء های تخنیکی مورد نظر شما در "قرارداد ژنو" مرتفع گردیده و امریکا هم که خود یکی از سازندگان آن میباشد، مواد "قرارداد" را نقض نه نماید، در آنصورت آیا "قرارداد ژنو" را ناشکن میدانستید؟ پس می بینید که این شکنندگی نه بخاطر همان نکات تکنیکی ای است که اصلاح شان، بیش از یک چشم بهم زدن، وقتی را هم در بر نمیگیرد، بلکه عامل

اصلی و تعیین کننده در آن، همانا مقاومت رزمنده مردم زحمتکش افغانستان میباشد، که شما متأسفانه آنرا از قلم انداخته اید. به همین سان هرگاه به تحلیل اتحادیه از نتایج "معاهده ژنو" عطف توجه نماییم، ملاحظه خواهیم کرد که "هیئت رهبری منتخب ما"، سطحی نگرشی خویش را به معراج آن میرساند که حاصل آن، جمعبندی دردناک و حیرت انگیز است که در شکل رهنمود نهایی در پیش پای جنبش ملی - دموکراتیک و همه افغان های میهن دوست گذارده میشود.

ایشان با تفسیر هم چنان مکانیکی خود از مسایل مثل خوار و بار مهاجرین، بستن دفاتر احزاب اسلامی در خاک پاکستان و غیره که نفوذ شان را محدود و آنها را تضعیف مینماید، از یکطرف، و از سوی دیگر هم با اشاراتی به وضعیت دولت "خلق و پرچم" پس از خروج عساکر شوروی از افغانستان، و در نتیجه مسأله تجزیه افغانستان به شمال و جنوب و . . . یعنی همان مسایلی که مطبوعات بورژوازی آلمان، پیش از هیئت رهبری، همه را در ذهنیت ها تبلیغ نموده است، بطور مشخص همه قضایای وطن را در محدوده دو نیروی ناخواسته اجتماعی که دشمنان مردم افغانستان میباشند، خلاصه مینمایند، که یکی آن احزاب اسلامی و دیگر آن، باند های وطن فروش "خلق" و پرچم میباشد. اینکه احزاب اسلامی روز به روز پروسه تجرید خویش از مردم را طی مینمایند، گذشته از مسایل بسیاری، همین "قرارداد ژنو"، به تنهایی بر آن تأکید می نماید که به موجب آن، رویای "لقمه بزرگ" یا تنها "امارت" آنها، نقش بر آب گردیده است. خطر تجزیه افغانستان به شمال و جنوب را که آنقدر ها، ساده هم نمیباشد، در آخرین تحلیل، نمیتوان به دیده اغماض نگرست که در اطراف و اکناف این کره خاکی، نمونه های زیادی از این قبیل تقسیم بندی های امپریالیستی را بخوبی میتوان مشاهده کرد؛ ولی با این وصف نباید در ارزیابی ژورنالیست مآبانه خویش از همچو مسایل، که بیشتر جنبه گزارشی و تفسیری دارند، تا تحلیلی، پایداری سرنوشت ساز و نقش سازنده توده های زحمتکش کشور و کار جدی انقلابی خویش را بدست فراموشی سپرده و از آنها چنان تصویری را بدست بدهیم که گویا در قبال آن مسایل، دست های ایشان را از عقب بسته باشند تا هر دُهلای را که احزاب اسلامی، "خلفی" ها و پرچمی و حامیان شان بنوازند (تجزیه افغانستان) مردم ما بدان برقصند، زیرا مردم ما به همه این مسایل با چشمان باز نگرسته و بگونه همین مقاومت حماسه آفرین ده ساله خود که طی آن از آزادی، تمامیت ارضی و حاکمیت ملی خویش، جانبازان دفاع نموده و مینمایند، از دسایس و توطئه هایی که هم چنان، چند پارچگی و گسست پیکره میهن شان را هدف قرار داده باشد، غافل نمانده و بدان به شیوه انقلابی پاسخ خواهند گفت و آنهم برعکس شیوه اتحادیه عمومی که "انتخابات آزاد" را به مثابه مانع این تجزیه و در نتیجه، حلال مشکلات پیشنهاد مینماید!

همین نادیده انگاشتن نقش مردم که از لابلای عبارات اتحادیه به روشنی خودنمایی میکند، قطبی نمودن جامعه را در دایره نفوذ دو نیروی اجتماعی ضد مردمی افاده مینماید، که یکطرف آن را احزاب اسلامی و طرف دیگر آن را باند های وطن فروش "خلق" و پرچم تشکیل میدهد، چیزیکه هم سوسیال امپریالیسم شوروی و هم امپریالیست های غربی، هدفمند و به شیوه های گوناگونی، آن را تبلیغ نموده و مینمایند، که در افغانستان همین دو نیرو وجود دارند و بس! بنابراین آنها با کین آشتی ناپذیری، نقش توده های رزمنده مردم، بخصوص رهگشایان واقعی و آگاه شان را عمداً از نظر میاندازند تا مقدرات کشور ما را در میان خود و مزدوران خویش تقسیم نمایند، که متأسفانه اکنون "هیئت رهبری ما" با همچو بررسی ای، ناخودآگاه به ساز آنها، نای نواخته است. در صورتیکه رفقای با مسئولیت اتحادیه و دیگر خوانندگان باور نداشته باشند، میتوانند به جمعبندی "هیئت رهبری" در همین نوشته

(معاهده ژینو یا رسوایی احزاب اسلامی) و آنهم تحت عنوان فرعی معاهده ژینو و نتایج حاصله از آن، دقت نمایند تا به روشنی دریابند که در رابطه با نتایج حاصله از "معاهده ژنو" یا انعکاسات آن، اتحادیه اصلاً به مسأله مردم یا سازندگان آزادی میهن، هیچ اشاره ای نمی نماید که مردم ما در قبال این توطئه "معاهده ژنو" و دورنمای آن چه موضعی داشته اند و اینکه آنها هم، سرنوشت شان را از طریق "انتخابات آزاد" تعیین خواهند کرد یا خیر، بلکه در عوض با قطب بندی نمودن جامعه، مبارزات مردم و جنگ طولانی مدت و همه، چنانچه گفته شد، در وجود دو نیروی ناخواسته اجتماعی غیر مردمی (احزاب اسلامی و "خلق" ها و پرچمی ها) خلاصه میگردد. بهرحال بتأسی از همین طرز تلقی و ارزیابی از پدیده هاست که اتحادیه، رهنمود کلی خود را (انتخابات آزاد) طرح و به همه نیروها و عناصر ملی- دموکرات و آنعه از هم میهنانی که قلب شان بخاطر آزادی، ترقی و تعالی جامعه افغانستان و حفظ تمامیت ارضی آن می تپد، ابلاغ میدارد که صفوف خود را هرچه بیشتر فشرده ساخته و برای پیشبرد وظایف خطیری که تاریخ در همین مقطع در برابر شان قرار داده است، دست یکدیگر را گرفته و بصورت فشرده و متحد، برای یک افغانستان آزاد متحد و دموکراتیک، مبارزه کنند. (البته از طریق انتخابات آزاد! - نگارنده)

و برای اینکه خوانندگان با کمال دقت به این رهنمود اتحادیه عطف توجه کرده باشند، لازم میافتد تا جملات و عبارات خود اتحادیه را به تفصیل، در اینجا نقل نمایم و آن اینکه:

"در آخر باید گفت که ادامه جنگ بین احزاب اسلامی و "خلق" و پرچم که یکطرف توسط امریکا و جانب دیگر توسط روسیه سوسیال امپریالیست مسلح میگردد، بخصوص بعد از خروج عساکر روسیه جنگی است که نه ماهیت ملی دارد و نه ماهیت دموکراتیک. این چنین جنگی که بصورت گستاخانه بعد از خارج شدن عساکر روسیه وعده آن هم از طریق روسیه و هم از طریق امریکا داده میشود، جنگی است بین وابستگان روسیه و امریکا که در آن مردم افغانستان به جز آنکه قربانی آن گردند، هیچ نفع دیگری ندارند. از اینرو در قدم اول وظیفه آن افراد، عناصر و نیروهای که به منافع اساسی مردم افغانستان به تمامیت ارضی خاک افغانستان و بالاخره به ترقی و تعالی جامعه افغانستان می اندیشند، اینست تا در بین مردم ماهیت جنگ بین "خلق" و پرچم و احزاب اسلامی را روشن سازند و به مردم آشکار سازند که درین جنگ هیچ نفع مادی و معنوی ندارند. همچنان به مردم روشن سازند که فقط از طریق تحقق امر دموکراتیک در عمل است که هم آزادی ملی بصورت کامل به انجام میرسد و هم ترقی و تعالی جامعه عملی میگردد و هم میهن ما از تاخت و تاز و دست درازی های امپریالیست ها در امان میماند. زیرا بر سمیت شناختن و تحقق امر دموکراسی در عمل است تا همه مردم افغانستان، همه نیروهای سیاسی اجتماعی و مذهبی افغانستان بدون در نظر داشت کمیت شان حق و امکان می یابند تا در قبال حل مشکلات میهن مشترک شان نظر و گفتنی های خود را بگویند و بدینصورت از طریق یک انتخابات آزاد و دموکراتیک، بدون مداخله بیگانگان برای خود تعیین سرنوشت کنند." (تکیه ها از من است)

زنده باد! آنچه را که طی صفحات قبلی بدان اشاره نمودم، اکنون خوانندگان ارجمند، با وضاحت غیر قابل انکار و آنهم از زبان گویای خود اتحادیه، در عبارات بالا ملاحظه نمایند. من گفتم که این دوستان، برف بام خود را به سر دیگران میاندازند، یعنی این خود اتحادیه یا بهتر گفته شود، نویسندگان مقاله اتحادیه عمومی میباشند که به جنگ مقاومت و سرنوشت ساز مردم ما کم علاقه و بی تفاوت شده اند، نه مردم زحمتکش ما. و این همان عالی جنابان ما میباشند که بر طرح حسابگرانه امپریالیسم جهانی مبنی بر قطبی نمودن جامعه ما در وجود دو نیروی ناخواسته اجتماعی (احزاب اسلامی و

باندهای "خلق" و پرچم)، ناخود آگاه، صحنه میگذارند، نه کس دیگری . . . یعنی همینکه اتحادیه میگوید "ادامه جنگ بین احزاب اسلامی و "خلق" و پرچم که یکطرف توسط امریکا و جانب دیگر توسط روسیه سوسیال امپریالیست مسلح میگردند، بخصوص بعد از خروج عساکر روسیه، جنگی است که نه ماهیت ملی دارد و نه ماهیت دموکراتیک . . . جنگی است بین وابستگان روسیه و امریکا که در آن مردم افغانستان، بجز آنکه قربانی آن گردند، هیچ نفع دیگری ندارد. "چه معنی میدهد؟ آیا این گفته، همان قطبی کردن جامعه را در وجود دو نیرو (احزاب اسلامی و "خلق" و پرچم) افاده نمی نماید؟ چرا جنگ و ادامه آن را میان احزاب اسلامی و "خلق" و پرچم، خلاصه باید کرد؟ نقش سازنده توده های میلیونی بپاخاسته ما که گردانندگان حقیقی جنگ مقاومت و سرنوشت ساز ما از همان آوان نخست تاکنون میباشند، در کجاست؟ آیا با خروج عساکر اشغالگر شوروی از افغانستان اهداف این جنگ سرنوشت ساز ده ساله مردم ما از قبیل آزادی، تمامیت ارضی، حاکمیت ملی و دیگر خواسته های دموکراتیک . . . متحقق میگردد، که دیگر بدان علاقه نگرفته و از آن دست بردارند؟ . . .

در حالیکه می بینیم که مردم ما حتی به همین "قرارداد ننگین ژنو" اندکترین وقعی هم نه نهاده اند، زیرا این "معاهده" را نه قرارداد صلح، بلکه معامله بر سرنوشت و مقدرات شان میدانند. پس در جنگ و ماهیتش، در اهداف جنگ و گردانندگان آن، هیچ کدام تغییری پدید نیامده است. پس این جنگ کماکان ادامه داشته و ادامه آنهم، دنباله همان جنگ ده ساله خواهد بود، نه چیز دیگری، که نمیتوان آن را میان احزاب اسلامی و "خلق" و پرچم، خلاصه کرد. زیرا همه میدانند که حتی با خروج عساکر اشغالگر شوروی از افغانستان هم، نه آزادی ملی مردم ما محقق میگردد و نه آزادی های دموکراتیک شان، زیرا همینکه میگویم "قرارداد ژنو"، تباری امپریالیسم جهانی بر سرنوشت مردم ما را بیان نموده و به موجب آن "حقوق" و دست درازی های امریکا و شوروی بر شئون ملی ما، مشروعیت و قانونیت مییابد، چه معنی میدهد؟ بنابراین می بینید که در ماهیت جنگ مردم هیچ نوع تغییری رونما نگردیده و ادامه آنهم، بر پایه همان اهداف قبلی و توسط همان توده های میلیونی و زحمتکش مردم ما مییابد، نه میان احزاب اسلامی و باند های "خلق" و پرچم. از جانب دیگر، در ماهیت احزاب اسلامی و "خلق" و پرچم هم، کدام تحولی نیامده است، بلکه آنها همان مزدوران و وابستگان به درگاه اربابان خویش بوده و میباشند، و اینکه آنها کماکان به نوک ناخن اربابان امپریالیستی خویش رقصیده و با گشودن آتش متقاطع خود، مردم بیگناه ما را گوشت دم توپ ولی نعمت های خویش ساخته و بدینسان، بیش از پیش سعی در به انحراف کشانیدن جنگ آزادیبخش مردم ما از مسیر اصلی خواهند نمود، امریست که تازگی نداشته، بلکه ادامه همان سیاست های قبلی شان مییابد که مردم ما بدان کاملاً آشنایی داشته و انقلابیون متعهد ما باید با تبلیغ و ترویج پیگیر خویش، این آگاهی های شان را رشد و ارتقاء بخشند، نه اینکه دست های خود را بسته کرده و تماشاگرانه از پدیده ها، تفسیری را که خارجی ها مینمایند، بدست دهند!

بهر حال، همین آگاهی، خود از عواملی مییابد که موجب فاصله گیری شان از احزاب اسلامی گردیده است. با این وجود، اعتقاد به اینکه بعد از خروج عساکر اشغالگر شوروی، این احزاب اسلامی و "خلق" و پرچم خواهند بود که جنگ را در افغانستان ادامه میدهند، خطا فاحش بوده و مفهوم آن، همانا نادیده گرفتن مردم و خواست و اهداف شان در جنگ ده ساله، قطبی نمودن جامعه در وجود احزاب اسلامی و "خلق" و پرچم و در نتیجه، بی تفاوتی و کم بهادادن به جنگ آزادیبخش مردم ما مییابد، نه چیزی دیگری. از جانب دیگر ملاحظه مینماییم که اتحادیه با این گفته خود، باز هم به همان اعتقاد گذشته

خویش مبنی بر ندیدن منافع خلق در جنگ آزادیبخش مردم افغانستان اتکا میجوید، امریکه در صفحات قبلی بررسی گردیده و گفته شد که عنوان شدن عبارت مقاومت حماسه آفرین مردم افغانستان و آنهم به زبان اتحادیه را، مادامی که از موضع گذشته خود انتقاد ننموده است، نمیتوان یک امر مثبت و در نتیجه تکامل قبول کرد؛ چه گذشته از دلایل بسیاری، فقط به همین دلیل هم که نمیتوان اطمینان داشت تا اتحادیه بنا به خصلت چندگانه خود، دوباره به همان نظر سابق و آنهم در فرصت دیگری، سقوط نماید، سقوطی که اکنون، در نظرات کنونی اش پیرامون جنگ، به ثبوت میرسد.

اتحادیه اشاعه نظر متذکره خود مبتنی بر دوری گزینی از جنگ آزادیبخش را که به اعتقاد وی دیگر پایان یافته است، وظیفه تمام افراد، عناصر و نیروهایی که به "منافع اساسی مردم افغانستان به تمامیت ارضی افغانستان و بلاخره به ترقی و تعالی جامعه افغانستان می اندیشند" دانسته تا بمردم آشکار سازند که در این جنگ (جنگی که اتحادیه آن را میان احزاب اسلامی و "خلق" و پرچم میدانند) هیچ نفع مادی و معنوی ندارند!

باز هم باید پرسید که منافع اساسی مردم افغانستان کدام اند؟ و تمامیت ارضی یعنی چه؟ اگر قبول نمایم که مراد از منافع اساسی مردم افغانستان، از نظر اتحادیه هم در مفهوم عام آن همانا تحقق آزادی واقعی ملی، دموکراسی اجتماعی میباشد، منفعی که ده سال تمام جهت نیل بدان، جانبازانانه رزمیده و در راه آن بیش از یکمیلیون شهید بجا گذاشته و هزاران مصیبت و بدبختی دیگری را متحمل گردیده اند، پس باید پرسید که آیا این منافع بچنگ آمده است که اینک از جنگ دست باید کشید، یا اینکه درست با تداوم جنگ سرنوشت سازی که ده سال ادامه داشته است، و با مبارزه ضد امپریالیستی و ضد فئودالی در مسیر درست آنست، که میتوان منافع اساسی مردم را بکف آورد؟ و آیا با خروج عساکر اشغالگر شوروی، تمامیت ارضی افغانستان دوباره اعاده میگردد؟ از پامیر و واخان هم که به امپراتوری سوسیال امپریالیستی ملحق شده است، در "قرارداد ژنو"، کوچکترین ذکری بعمل نیامده است. مضاف بر اینکه همین "قرارداد ژنو" بر "حقوق" و دست درازی امپریالیست ها در سرزمین آبیایی و اجدادی افغانها، قانونیت می بخشد. پس با همه اینها میتوان گفت که سخن زدن از تحقق تمامیت ارضی افغانستان (محقق بودن) در شرایط کنونی یعنی بعد از خروج عساکر شوروی، حرف مُفت خواهد بود؛ برعکس همین خواست تحقق تمامیت ارضی، خود یکی از عواملی است که حکم مینماید تا مردم ما به جنگ آزادیخواهانه خویش ادامه بدهند، زیرا همین جنگ و فقط همین جنگ است (جنگ آزادیبخش) که منافع مادی و معنوی شان را در بردارد، نه تسلیم و سکوت. علاوه معلوم نیست که منظور نویسندگان مقاله اتحادیه عمومی از ترقی و تعالی جامعه افغانستان چه میباشد که بخاطر آن، مردم را به ترک جنگ ترغیب نمود؟ آخر کلمات هم جان دارند و نباید آنها را هضم ناشده و خشک و بی روح، در محل نامناسب شان استعمال نمود.

اگر ترقی و تعالی را که مترادف یکدیگر اند، گرایش بالنده و همونوا با قانونمندی عینی تکامل میدانید، پس بی جدل باید قبول نمایم که راه رسیدن به قُله های شامخ آن، در مرحله کنونی از روند تکامل تاریخی جامعه ما را، همانا انقلاب ملی- دموکراتیک طراز نوین، علامت گذاری مینماید که مضمون آن، مبارزه ضد امپریالیستی و ضد فئودالی میباشد، مبارزه ای که جنگ آزادیبخش ملی ما، با زدودن نواقص و کمبود هایش سمت انقلاب یا همان ترقی مورد نظر ما را رده یابی مینماید. ولی اگر بازهم اصرار شود که ترقی و تعالی جامعه ما با برافراشتن شعار انتخابات آزاد میسر میگردد، در پاسخ میگوییم که اینگونه "ترقی" و "تعالی" نه در قاموس اندیشه ما وجود داشته و نه عطش جانگداز ما را فرو می

نشانند، بلکه جای آنرا در موزه آثار و اندیشه های عهد باستان بایست جستجو کرد. حال باید خوانندگان بویژه رفقای آگاه و مسئول اتحادیه، خود قضاوت نمایند که منافع اساسی مردم افغانستان، تمامیت ارضی و ترقی و تعالی جامعه ما، جامعه طبقاتی نیمه فیودالی - نیمه مستعمره و مستعمره، با انقلاب ملی - دموکراتیک، که با تمام ایثار، فداکاری و از خود گذری، در خدمت آن همت باید گذاشت، به کف میآید، و یا با تزلزل، بی ثباتی و نیمه راهی و بر روال انتخابات آزاد، که رایت آن را دوستان هیئت رهبری اتحادیه عمومی برافراشته و به اهتزاز در آورده اند .

البته باید گفت که دوستان هیئت رهبری حتما خشمگین خواهند شد، که چرا افکار ما را به شکل نیم بند آن بیازی میگیرید، زیرا ما انجام آزادی ملی، ترقی و تعالی جامعه و قطع دست امپریالیست ها از سرزمین مان را، بی پایه و بی مایه به میدان معرکه عرضه نکرده ایم، بلکه دست کم، چگونگی تحقق و یا راه رسیدن بدان را، نه فقط انتخابات آزاد، بلکه انتخابات آزاد و دموکراتیک، بیان داشته و برآن سخت پا فشاری مینماییم.

دوستان ما حق بجانب هستند، اکنون با عرض معذرت، گفتار کامل شان را بار دیگر در اینجا نقل مینمایم تا دیده شود، که وهم و ابهام شان، هیچ حد و مرزی هم نمی شناسد. اتحادیه مینویسد:

"هم چنان بمردم روشن سازند (افراد، عناصر و نیروهای مترقی و مردمی - نگارنده) که فقط از طریق تحقق امر دموکراتیک در عمل است که هم آزادی ملی بصورت کامل به انجام میرسد و هم ترقی و تعالی جامعه عملی میگردد و هم میهن ما از تاخت و تاز و دست درازی های امپریالیست ها در امان میماند . زیرا برسمیت شناختن و تحقق امر دموکراسی در عمل است تا همه مرد افغانستان، همه نیروهای سیاسی، اجتماعی و مذهبی افغانستان بدون درنظر داشت کمیت شان حق و امکان می یابند تا در قبال مشکلات میهن مشترک شان نظر و گفتنی های خود را بگویند و بدینصورت از طریق انتخابات آزاد و دموکراتیک، بدون مداخله بیگانگان برای خود تعیین سرنوشت کنند." (تکیه باز هم از من است)

اینست گفتار دوستان ما. آیا با این هم، جهدی بکار است تا صراحت و روشنی آفتاب گونه جملات بالا را، روشنتر و صریحتر نمود؟ هرگز نه؛ ولی با آنهم من میخواهم تا تجلی نجات بخش حقیقت، بر چشمان بخواب آلوده دوستان هیئت رهبری، پرتو افشانی نماید، تا شاید ره گم کرده را دوباره دریابند. بلی دوستان من! شما میگویید که فقط از طریق تحقق امر دموکراتیک در عمل است که هم آزادی ملی بصورت کامل به انجام میرسد و هم ترقی و تعالی جامعه عملی میگردد . . . و راه تحقق آن را هم، همانا انتخابات آزاد و دموکراتیک دانسته اید، یعنی انتخاباتی که در آن همه مردم افغانستان، همه نیروهای سیاسی، اجتماعی و مذهبی حق و امکان مییابند تا در قبال مشکلات میهن مشترک شان، نظر و گفتنی های خود را بگویند و بدون مداخله بیگانگان برای خود تعیین سرنوشت نمایند! (تکیه از من است)

البته در مورد ترقی و تعالی شما، قبلا در یک جمله، ابراز عقیده شد. حال باید پرسید که منظور شما از آزادی کامل ملی چه میباشد؟

در یک جامعه ای بگونه افغانستان، با همان ساختار یا بافت اقتصادی و اجتماعی ای که شما از آن شناخت دارید، تحقق آزادی کامل ملی را چگونه میتوان به انجام رسانید؟ حتی برای ولو یک لحظه ای هم، اگر فرض خود را بر آن بگیریم که ستم ملی اعمال شده توسط سوسیال امپریالیسم شوروی و دست درازی های امپریالیسم امریکا هم، دیگر وجود خارجی نداشته باشد؛ آیا ممکن است که امرای

خود ساخته احزاب اسلامی با همه طول و عرض شان، از پشاور تا قُم، ذات ملوکانه المتوکل علی الله محمد ظاهرشاه با تمام مهره های چرخ بوروکراتیک زنگیده اش که تشنه رویا های پیشین خویش هستند، خوانین و متنفذین بی حد و حصر با همان چنگال های خون آشام خویش، دلالتان بومی سرمایه انحصاری بین المللی که با وصف چشمک زدن به این و آن، فقط به سود خویش و انحصارات بین المللی کمر بسته اند، (از باند های "خلق" و پرچم که ده سال دولتمداری نموده اند، بخاطر اینکه در گفته شما انعکاسی نیافته اند، اصلاً چیزی نمی گویم) و دهقانان تهیدست و فقیر که فقیرتر هم شده اند، کارگران فاقد همه چیز و باقی زحمتکشان و خرده مالکان . . . آیا همه اینها که به یک میهن مشترک هم تعلق دارند، در قبال حل مشکلات میهن، یک نظر خواهند داشت؟ آیا آزادی کامل ملی برای آنها، مفهوم واحد و یگانه ای را خواهد داشت، تا از طریق انتخابات آزاد و دموکراتیک آن را به انجام رسانند؟ آیا سرنوشت آنها یکی می باشد، که از طریق انتخابات آزاد و دموکراتیک، بتوان آنرا تعیین نمود؟ و ده ها آیای دیگر .

به اعتقاد من، در سراسر تاریخ جامعه بشری، درست از آندمی که آدمیزاده پا به عرصه کار زار زندگی در جامعه طبقاتی نهاده است، تا همین اکنون که در بعضی جا های روی زمین، آزادی ملی مدل جدید خود را عنوان می نماید، حتی یک نمونه ای را هم سراغ نمیتوان کرد که بیانگر حل مشکلات شان، به همین جسامتی که امروز برای ما مطرح می باشد (یعنی تعیین سرنوشت شان) از طریق انتخابات آزاد باشد. دموکراسی بورژوایی هم که محصول تازه به ثمر رسیده دوران جدید می باشد، کارآیی آن فقط و فقط در همان ساحت سرمایه و به سود سرمایه است.

پس این انتخابات دموکراتیک مورد نظر اتحادیه هم که بنا به تشریح هیئت رهبری، همه اقشار و لایه های اجتماعی متضاد را در یک سطح فراگرفته و غیر از دموکراسی بورژوایی چیز دیگری نمی باشد، در جامعه افغانستان، به سود طبقاتی تمام میگردد، که هم سیم بدست دارند و هم زر (یعنی وسایل تولید را)؛ و بر عکس، روزگار محرومان تحت ستم جامعه را بیشتر به فلاکت و تباهی میکشاند، و زخم های شان را هرگز التیام نمی بخشد.

بنابراین چطور میشود که از تعیین یک سرنوشت برای همه و از آزادی کامل ملی و آنهم از طریق انتخابات آزاد و دموکراتیک سخن گفت؟!

مسأله ملی هم که خود یک مسأله طبقاتی می باشد، در جامعه افغانستان که بیش از 85 % آن را دهقانان تشکیل میدهند، دقیقاً بر محور نیاز های مبرم آنان میچرخد و به همین گونه هم، پدیده دموکراسی با همان مهر طبقاتی اش. یعنی دموکراسی واقعی زمانی در جامعه ما چهره خود را نمایان میسازد، که منافع دهقانان کشور را به عینه محقق سازد که از آن میتوان تحت عنوان تقسیم عادلانه زمین به نفع ایشان و رفع دیگر نابرابری های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و غیره یاد نمود؛ و این خود، تحقق امر دموکراتیک در عمل را افاده مینماید که نمیدانم چطور و با کدام وسیله ای، میتوان از طریق انتخابات آزاد، بدان جامعه عمل پوشید؟!

زیرا در جامعه ای مثل افغانستان، انتخابات آزاد، بمنظور تشکیل یک ارگان سیاسی مثل دولت که بتوان امور جامعه را رهبری کرد، جزء قانونی ساختن حق و منافع همان طبقات و نیروهای بهره جو و ستمگر، مفهوم دیگری نمیدهد؛ برای اینکه دولتی که تشکیل میگردد، خود حافظ و نماینده همان صاحبان قدرت سیاسی که سرمایه و وسایل تولید را در قبضه دارند می باشد، نه چیزی دیگری. یا صریحتر گفته شود، این دولت، همان دولت طبقاتی نماینده طبقات ستمگر جامعه، مثل همه دولت های گذشته افغانستان

تا ایندم میباید. آیا دولت شاهی مشروطه اعلیحضرت همایونی با همان دموکراسی قلابی خود که به دل یگانی چنگ زده و هنوز هم میزند؛ یا دولت جمهوری داود شاهی، دولت دستنشانده پرچمی ها و "خلفی"ها را غیر از آنچه که گفته شد، میتوان قبول کرد؟ و یقیناً دولت آینده ای که در شرایط کنونی و آنهم بر روال انتخابات آزاد اتحادیه عمومی بمیان آید، از دولت های گذشته، کدام تفاوت کیفی قابل ملاحظه ای نمیتواند داشته باشد. چطور میتوان از احزاب اسلامی که همه را وابسته، ضد ملی و ضد دموکراتیک هم میدانیم، از ظاهر شاه و حواریون که همان خصلت را دارا میباشند، و . . . یک دولت مشترکی را تشکیل نمود، که بیانگر منافع کامل ملی بوده و سرنوشت ملت را هم تعیین نماید؟! مسأله باندهای وطنفروش پرچم و "خلق" را در این انتخابات و دولت چطور میتوان حل نمود؟ آیا انتخابات آزاد را بدون اشتراک آنها میتوان برگزار کرد؟ اگر این انتخابات آنها را هم شامل گردد، گذشته از گپ های بسیار، چطور ممکن است با همه این نیرو های فوق الذکر که ضد ملی و ضد دموکراتیک هم میباشند، یک دولتی را تشکیل نمود، که هم ملی باشد و هم دموکراتیک؟! هم آزاد، هم متحد و هم مستقل؟!

پس ملاحظه مینماییم که این دموکراسی مشحون از گرد و غبار هیئت رهبری، همان دموکراسی بورژوازی میباید که من در آغاز این مقال، از آن به عنوان تمایلات و تمنیات بورژوا مآبانه اتحادیه عمومی یاد نمودم . بنابراین هر عقل سلیمی حکم مینماید که در قلمرو همچو دموکراسی ای، باز هم همان توده های محروم و تحت ستم جامعه، از حقوق دموکراتیک خویش محروم و در نتیجه، ثقلت ظلم، اجحاف و استثمار طبقات ستمگر جامعه، بر کاهل دردمند و داغان شان، سنگینی خواهد نمود، که یگانه راه نجات از آن، همانا مبارزه طبقاتی یعنی در شرایط کنونی، همان مبارزه ضد امپریالیستی (سوسیال امپریالیسم شوروی شامل آن میباید) و ضد فئودالی در جنگ آزادیبخش کشور ما میباید، نه انتخابات آزاد که آزادی همان لایه های اجتماعی محروم و تحت ستم جامعه را در قالب دموکراسی طبقات حاکمه ستمگر به زنجیر خواهد بست، و از اینجاست که باز هم می بینیم که در ورای شعار دموکراتیک دوستان هیئت رهبری، منافع کدام طبقات نهفته بوده و انتخابات آزاد ایشان چه بلایی را به سر توده های زحمتکش و بپاخاسته مردم ما نازل مینماید .

هیئت رهبری، در خاتمه مقاله خویش چنین مینویسد:

"بادرک این شرایط خطیر و مرحله ای حساس از تاریخ میهن ما - اتحادیه عمومی محصلان و افغانان خارج از کشور برای همه نیرو ها و عناصر ملی - دموکراتیک برای آن هم میهنان که قلب شان بخاطر آزادی ، ترقی و تعالی جامعه افغانستان و حفظ تمامیت ارضی آن می تبد ، ابلاغ میدارد که صفوف خود را هرچه فشرده ساخته و برای پیشبرد وظایف خطیری که تاریخ در همین مقطع در برابر ما دارد ، دست یکدیگر را گرفته و بصورت فشرده و متحد برای یک افغانستان آزاد ، متحد و دموکراتیک مبارزه کنیم " (تکیه ها همه از من است)

البته در رابطه با آزادی، ترقی، دموکراسی و تمامیت ارضی مورد نظر اتحادیه، قبلاً سخن گفته شد؛ اکنون باید پرسید که مراد از مرحله حساس تاریخ میهن ما و وظایف خطیری که تاریخ در همین مقطع در برابر ما قرار میدهد ، چه میباید ؟

به اعتقاد من، کشور ما افغانستان در روند تکامل تاریخی خود، جامعه ایست نیمه فئودالی - نیمه مستعمره که با اشغال نظامی توسط سوسیال امپریالیسم شوروی، به مستعمره آن درآمد؛ یعنی

حتی حکومت هم مستقیماً بدست استعمار قرار گرفت. با آنکه فنودالیسم بومی کشور با مقدم نامیمون استعمار و به نفع استعمار ضربت خورده است، ولی با آنهم بساط شیوه تولید فنودالی از شریان های حیاتی جامعه که بر پایه اقتصاد زراعتی استوار میباشد، برچیده نگردیده، بلکه در پهلوئی مناسبات بورژوازی و بخصوص بورژوازی وابسته به انحصارات بین المللی، به حیات خود ادامه میدهد. و جالب تر اینکه، در تداوم سلطه استعماری شوروی و آنهم از سنگر مخاصمت با لایه های خلقی جامعه و در رأس شان، دهقانان تهیدست کشور، حتی همان جراحات وارده بر فنودالیسم بومی، تا حدودی التیام یافته و با اعاده امتیازات فنودالان، جان تازه ای در پیکر نیمه رمق شان دمیده میشود، طوریکه تبلور این واقعیت را در واپس گرفتن فرمان های ضد خلقی از جمله همان فرمان شماره هشت و تصویب قانون اساسی دولت مزدور کابل میتوان بخوبی ملاحظه کرد.

سرمایه انحصاری بین المللی هم، تار و پود حیات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی . . . جامعه را چنان به زنجیر های خود محکم بسته است، که بدون درهم شکستن حلقه های آن و زدودن بقایای نظام های دودمانی و ارباب رعیتی، نمیتوان از آزادی ملی، استقلال سیاسی، اقتصادی و غیره حرفی هم به زبان آورد. پس دیده میشود که کدام تحول شگرف انقلابی ای در حیات جامعه ما رونما نگردیده و مرحله حساس تکامل اجتماعی آنهم، همان مرحله ایست که از تشخیص سیمای جامعه که خود شیوه تولید و مناسبات تولید اجتماعی را احتوا نماید، مشخص میگردد که بدان اشاره شد. با این وجود، حال هیئت رهبری اتحادیه باید بگوید که منظور مبارک شان از مرحله حساس تاریخ میهن ما چه بوده و تاریخ کدام وظایف خطیری را در همین مقطع در پیش پای نیرو ها و عناصر ملی دموکراتیک میگذارد، تا با اتحاد و فشردن صفوف، برای یک افغانستان آزاد، متحد و دموکراتیک مبارزه نمایند؟ وظایف خطیری را که تاریخ در همین مقطع در پیش پای نیروهای انقلابی ملی - دموکراتیک، نیروهای معتقد و متعهد به انقلاب، نه به انتخابات آزاد قرار میدهد، همانا مبارزه پیگیر ضد امپریالیستی و ضد فنودالی میباشد، که بر محور تضاد اساسی همین مرحله اجتماعی از تکامل تاریخی جامعه ما، یعنی مرحله انقلاب ملی - دموکراتیک که خصلت نیمه فنودالی - نیمه مستعمره جامعه، آن را تعیین مینماید، ادامه مییابد و آن عبارت از تضاد توده های میلیونی خلق با امپریالیسم و فنودالیسم است، که راه حل انقلابی این تضاد هم، جزء از طریق پیروزی انقلاب، هرگز میسر نمیشد. این همان وظایفی میباشد که همین مقطع از تاریخ میهن در جلو ما قرار میدهد، نه بر افراشتن رایت سفید "صلح" که با شعار انتخابات آزاد به اهتزاز درآمده است.

اتحادیه با پیشکش نمودن این طرح بمتابه وظایف خطیر تاریخی، نه تنها اینکه تضاد اساسی جامعه را ماست مالی و انقلاب را نفی مینماید، هم چنان از "قرارداد ژنو" که به موجب آن ارتش اشغالگر شوروی، از افغانستان باید خارج شود، ضمنی چنان تصویری را ارائه مینماید که گویا مردم افغانستان این قرارداد را باید پذیرفته باشند، و الا در صورتیکه به موضع افتخار آفرین مردم ما در قبال "قرارداد ژنو" که آنرا کاملاً مردود دانسته اند، توجهی میداشت، در آنوقت پی میبرد که جنگ آزادیخواهانه مردم بخاطر دسترسی به همان خواسته هاییکه از آن بخوبی میداند، پس از خروج ارتش اشغالگر هم، ادامه می یابد، و این جنگ را جنگ گستاخانه میان احزاب اسلامی و باند های "خلق" و پرچم تعبیر نمی نمود، زیرا همین "قرارداد گویا صلح ژنو" چیزی نمیشد، به جزء چهار چوبی که به موجب آن، نیروهای درون اردوگاه امپریالیسم جهانی و در رأس آنها امریکا و شوروی، در بستر تیانی، با هم به رقابت برخاسته و به استثمار توده های ستمکش مردم ما ادامه میدهند؛ و مردم زحمتکش ما هم،

ناگزیر برای حق تعیین سرنوشت خویش، تا آخرین رمق باید برزمند و به جنگ آزادیبخش شان ادامه داده تا این "قرارداد" و رؤیا های دشمنان رنگارنگ شان را به گورستان ابدی بفرستند، که این مأمول، چنانکه همه میدانند، از طریق انتخابات آزاد محقق نمیگردد.

برعکس، طرح انتخابات آزاد که از آستین مصالحت و مسالمت هیئت رهبری اتحادیه عمومی سر برون نموده است، چنین معنی میدهد که مردم ما پس از خروج ارتش اشغالگر شوروی، دیگر با سوسیال امپریالیسم استعمارگر کاری نداشته و خودشان از طریق انتخابات آزاد و دموکراتیک خویش، به شرکت همان مزدوران امپریالیسم امریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی، سرنوشت خود را تعیین مینمایند! گو اینکه مزدوری و وابستگی همان نیروهای بومی هم، پس از خروج ارتش اشغالگر باطل میگردد و آنها صلاحیت مییابند تا سرنوشت "ملت خویش" را، ملتی را که خیلی ارزان فروخته و به خاک و خون نشانده اند، تعیین نمایند!

هرگاه اتحادیه عمومی تأکید نماید که همچون گذشته ها، به انقلاب وفادار بوده و به جنگ سرنوشت ساز توده های زحمتکش مردم ما هم، کم علاقه و بی تفاوت نگردیده و پرچم سرخ انقلاب را، بجای پرچم سفید "صلح" بدست گیرد، در آنصورت مفکوره انتخابات آزاد آن را، ناشی از این لغزش تئوریک میدانیم که ایشان بخصوص پس از خروج ارتش اشغالگر شوروی از افغانستان، در تشخیص تضادها و جایجا نمودن آنها، در اشتباه میباشند. بدین معنی که تضاد اساسی روند انقلاب ما که خصلت نیمه فئودالی و نیمه مستعمره جامعه آنرا تعیین مینماید، کماکان و تا ختم این روند، ادامه داشته و فقط تضاد عمده که در شرایط حاکمیت مستقیم استعماری شوروی، همانا تضاد ملت افغانستان با سوسیال امپریالیسم شوروی بود، به تضاد عمده ملت افغانستان با امپریالیسم جهانی به سرکردگی شوروی و امریکا، تبدیل میگردد؛ یعنی شعار سوسیال امپریالیسم شوروی دشمن عمده مردم افغانستان که طی ده سال جنگ مقاومت ادامه داشت، با در نظرداشت متن "قرارداد ژنو" که تپانی امریکا و شوروی را بازگو مینماید، پس از خروج ارتش اشغالگر شوروی از افغانستان، به شعار امپریالیسم جهانی (به سرکردگی امریکا و شوروی) دشمن عمده مردم افغانستان تبدیل میگردد .

ولی می بینیم که اتحادیه، نه تنها اینکه این شعار را نمیدهد، بلکه برای دسترسی به یک افغانستان آزاد، متحد و دموکراتیک، به انتخابات آزاد، با همان نیروهای متضاد اجتماعی وابسته و مزدور، چشم امید میدوزد! بنابراین دیده میشود که این سیاست رفقای اتحادیه هم، از نظر تئوریک اشتباه، و در پراتیک هم به قهقراء میانجامد که بار سنگین آن را، توده های زحمتکش کشور ما باید بر گرده حمل نمایند. زیرا با این طرح انتخابات آزاد، بر تضادهای عمده و اساسی جامعه سرپوش، و وظایفی را که تاریخ در همین مقطع از حیات جامعه به عهده نیروهای انقلاب گذارده است، به نیروهای ضد انقلابی ایکه، انتخابات آزاد در همچو شرایطی به نفع ایشان خواهد بود، واگذار میگردد، و الا آیا امکان دارد که وظایف خطیر مقطع تاریخ، یعنی انقلاب ملی - دموکراتیک کشور ما که همانا آزادی واقعی ملی مبتنی بر استقلال سیاسی و اقتصادی، تقسیم عادلانه ارضی، تأمین عدالت اجتماعی و حاکمیت توده های خلق و حقوق شان و بلاخره دموکراتیزه کردن زندگی اجتماعی میباشد، از طریق انتخابات آزاد و با شرکت همان نیروهای متضاد بخصوص نیروهای ناخواسته اجتماعی و دشمنان سوگند خورده مردم ما، متحقق گردد؟؟!!

اگر مراد از شعار افغانستان آزاد، متحد و دموکراتیک که اتحادیه، همه نیرو ها را برای تحقق آن، به مبارزه فرا میخواند، همان وظایف و خواسته های فوق باشد، پس باید گفت که این وظایف و خواسته

ها، با پارلمان‌تاریسم اتحادیه، هرگز عملی نگردیده و این راهیست که با لایحه به ترکستان میانجامد، زیرا نه همین پارلمان‌تاریسم و نه نیروهای گرد آمده در زیر چتر آن، هیچکدام ظرفیت تاریخی انجام آن وظایف خطیر را نداشته و آنها بنا بر سرشت وابسته و ضد دموکراتیک خویش، هرگز به یک افغانستان آزاد، متحد و دموکراتیک هم، باوری ندارند. باید مجدداً تأکید نمود که این بحث و غیر آن، به این سادگی‌ها، با رفقای اتحادیه پایان نمی‌یابد؛ ولی برای اینکه دامنه آن در این مقال، بیش از حد مطلوب به درازا نکشیده باشد، می‌خواهم با جمع‌بندی مختصری، آخرین نقاط را بالای حروف بگذارم.

یعنی گذشته از مسایل بسیاری که در نوشته (معاهده ژینو یا رسوایی احزاب اسلامی) اتحادیه بررسی شد، میتوان گفت که تز اتحادیه مبنی بر "انتخابات آزاد" در آخرین تحلیل، با متن "قرارداد ژنو" نه در تضاد، بلکه در یک هماهنگی نسبی قرار می‌گیرد، زیرا روس‌ها و دولت دستنشانده شان هم، مفکوره انتخابات آزاد را رد ننموده، بلکه تلاش‌های عوام‌فریب تبلیغاتی شان بر همین سیاست اتکا دارد و آن عبارت از "مشی مصالحه ملی" می‌باشد که "قرارداد ژنو"، بر محور آن می‌چرخد. زیرا برپایی انتخابات آزاد یا به تعبیر متداول سیاسی آن، پارلمان‌تاریسم، در شرایط کنونی کشور گذاردن اسلحه بر زمین، ترک مبارزه مسلحانه و دل بستن به مبارزه سیاسی مسالمت آمیز را افاده مینماید که خواست دولت مزدور کابل، پادشاه سابق و بوروکرات‌های طرفدار وی و "تازه اندیشان" تازه بدوران رسیده نیز می‌باشد. این نظر، خصلت طبقاتی نیروهای مختلف و متضاد اجتماعی جامعه را نادیده انگاشته و در نتیجه، بر تعلق طبقاتی دولت آینده هم، سرپوش می‌گذارد.

طرح انتخابات آزاد و آنهم در شرایط مبارزه مسلحانه که توده‌های میلیونی مردم علیه دشمنان سوگند خورده ملی و طبقاتی شان می‌رزمند، اگر از یکطرف عملاً در ضمیمه جانکاه با انقلاب قرار دارد، از جانب دیگر، ذهنی‌گرایی و سطحی‌نگری خرده بورژوازی را به بهترین شکل آن به نمایش می‌گذارد. زیرا انتخابات آزاد در شرایط جامعه طبقاتی و آنهم در آوانی که اختناق و ترور طبقات گوناگون ارتجاعی، بر همه جا ظلمت تباهی آفرین خود را گسترده است، جزء گامی در جهت تأیید و تحکیم منافع همان طبقات نخواهد بود. زیرا قطبی نمودن جامعه در وجود دو نیروی ارتجاعی که اتحادیه آنها را طرفداران سوسیال امپریالیسم و امپریالیسم امریکا هم معرفی مینماید، و کم بها دادن به نقش فعال توده‌های زحمتکش و گرایش به سوی انتخابات آزاد، عملاً مفهوم فراخوانی توده‌ها جهت قرار گرفتن در دایره نفوذ همان دو نیروی ارتجاعی فوق‌الذکر را بیان مینماید، که در آنصورت عملاً از توده‌ها خواسته میشود تا به یکی از آن دو نیروی ارتجاعی و وابسته، رأی بدهند، برای اینکه اتحادیه غیر از همان دو قطب چیز دیگری را نمی‌بیند، طوریکه جنگ را میان آن دو خلاصه مینماید. زیرا در صورتیکه نقش توده‌ها و منافع شان در این جنگ فراموش گردیده، و از نیروهای انقلابی هم، سخنی به میان نیاید، پس این انتخابات آزاد برای کدام نیرو‌هایی انجام خواهد شد؟

بر عکس، در صورتیکه وجود نیروهای سیاسی انقلابی و بخصوص نقش تعیین کننده توده‌های بپا خاسته مطمئن نظر بوده و مفکوره انتخابات آزاد در بیان و تحقق منافع ایشان باشد، و توده‌ها هم، منافع و دوستان واقعی خویش را شناسایی کرده باشند، پس چرا این منافع را از طریق مبارزه انقلابی مسلحانه تأمین نباید کرد، که شرایط آنهم، نسبت به انتخابات آزاد، آماده تر است؟ و در صورتیکه بخوبی میدانیم که طبقات استثمارگر به رضای خویش، از ظلم و استبداد دست نکشیده و از امتیازات خویش به نفع توده‌ها و آنهم در انتخابات آزاد، دست بردار نخواهند شد.

بخوبی پیداست که تز انتخابات آزاد، چه معنی داشته و چه بلایی را بر سر توده های زحمتکش ما میآورد. علاوه بر این باید پرسید که نیروهای انقلابی و ملی - دموکراتیک در تحت چه شعارهای در این انتخابات شرکت نموده و چطور توده ها را بجانب خویش خواهند کشاند؟

آیا این توده های تفنگ بر دست، واقعا تفنگ ها را بر زمین گذاشته و به استقبال رهبران شان که از اروپا و دیگر جاها، عازم حوزه های انتخاباتی گردیده، خواهند شنافت و با رأی خویش آنها را انتخاب خواهند نمود؟

همه اینها، صرفنظر از اینکه در شرایط کنونی جامعه ای مثل افغانستان، چگونه میسر است تا انتخابات آزاد را حتی از نقطه نظر تکنیکی هم برگزار کرد؟

باز هم روشن است که گزینش انتخابات آزاد، به عنوان سرلوحه کار مبارزه مسالمت آمیز و آنهم در شرایط کشور ما که توده های میلیونی مردم ما، ده سال آزرگار، سلاح رزم بر دوش و مبارزه مسلحانه نموده و بیش از یک ملیون شهید در این راه بجا گذاشته اند، جزء خیانت آشکار به منافع همین توده ها، سازش طبقاتی و نفی انقلاب، مفهوم دیگری ندارد. زیرا از توده هایی که بخاطر آزادی خویش رزمیده و ضرب شصت خویش را به دشمن طبقاتی و ملی شان، در هر گوشه و کنار وطن بخوبی نشان داده اند، خواسته میشود تا از مبارزه مسلحانه دست کشیده و با همان دشمنان خود، انتخابات آزاد نمایند!

باز هم پرسیده میشود که در کجا و در کدام مرحله ای از تاریخ، دشمنان طبقاتی و ملی توده های مظلوم و ستم کش، به رضای خود، از ظلم، اجحاف و استثمار دست کشیده و به توده ها، حق انتخابات آزاد و دموکراتیک را داده اند؟!

پس انتخابات آزاد، یعنی نفی انقلاب، نفی مبارزه مسلحانه به مثابه عالی ترین شکل مبارزه طبقاتی و در نتیجه، تسلیم طلبی ملی، یعنی قبول "مشی مصالحه ملی" دولت دست نشانده کابل.

این انتخابات آزاد، همان سازش طبقاتی و آشتی ملی میباشد که بر ایده سازش اضداد اتکاء دارد. لغزش هیئت رهبری اتحادیه عمومی به منجلا ب انتخابات آزاد، در صورتیکه بر باور انقلابی هنوز هم تأکید داشته و آن را برای اطمینان و قناعت ساحت انقلابی (باور انقلابی خود را) به اثبات رساند، از جابجا نمودن تضاد عمده بطور مشخص ناشی میگردد، زیرا با صدور این حکم که تداوم جنگ، پس از خروج عساکر شوروی از افغانستان، جنگی گستاخانه میان مزدوران امپریالیسم امریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی و در نتیجه، هیچگونه نفع مادی و معنوی برای مردم افغانستان ندارد، هرچند که آهنگ نا آشنایی هم نبوده و در مراحل اولیه جنگ هم، این نغمه شنیده شده است، آشکارا در رابطه جابجا نمودن تضاد عمده و یا در درک و تشخیص تضاد ها کاملاً در خطا اندر میباشد، که نتیجه منطقی این طرز دید، جمع بندی انحرافی ای را ارائه میدارد. یعنی نقش مردم، تضاد خلق با امپریالیسم و ارتجاع را بکلی نادیده انگاشته و با خروج عساکر اشغالگر شوروی، انقلاب ملی - دموکراتیک را گویا پایان یافته ارزیابی مینماید که این خود، نفی انقلاب و آنهم از طریق سازش طبقاتی و پرده پوشی روی تضاد ها و حل شان از طریق مسالمت در انتخابات آزاد میباشد.

اگر همچو نظری از "فازا" و هم قماشان آن، به صحنه میآید، جلب توجه ما را نمی نماید، برای اینکه آنها خودشان به صدای جر اعلام مینمایند که به منافع توده های زحمتکش و به انقلاب باوری نداشته و ندارند، که پراتیک اجتماعی شان هم بر گفته شان صحه میگذارد.

ولی تأسف ما از آنجا مایه میگیرد، وقتی آنانی را مشاهده نماییم که تا دیروز شعار مبارزه مسلحانه را بدست گرفته و انقلاب ملی - دمکراتیک را تبلیغ می نمودند؛ ولی امروز به یکبارگی و آنهم در گرماگرم مبارزه مسلحانه توده های میلیونی، آنهم در شرایطی که سوسیال امپریالیسم شوروی در عرصه نظامی بشکل مفتضحانه آن شکست خورده و دولت مزدور آن هم، برای بقای خود، فقط به راه حل سیاسی چشم دوخته و "آشتی ملی" را پیشکش مینماید، آنها مسأله انتخابات آزاد را عنوان و بدینوسیله ناخودآگاه، با دولت مزدور کابل و اربابان شان و در جمله با جبهه ضد انقلاب هم صدا میگردند و با این کار خود، نه تنها وجود خویش را نفی مینمایند، بلکه دست و پای انقلابیون وفادار و استوار و توده های قهرمان و بپا خاسته مردم را برای تحمل یک عمر رنج، ستم و قربانی های دیگر، به زنجیر های اوهام خویش می بندند.

هیئت رهبری اتحادیه، با پیشکش نمودن مسأله انتخابات آزاد، در حقیقت خواسته است تا از پهلوان پنبه هایی که شاه سابق را یگانه الترنیف، برای رسیدن به یک صلح و آرامش در افغانستان معرفی میدارند، عقب نماند. بنابراین و در نتیجه، هر دو نظر، گذشته از اینکه کعبه آمال خویش را در زیر اقدام چه کسی ترسیم مینمایند، به شکل اجتناب ناپذیر، به یک نهایت منجر میگردند، و آن عبارت از سرپوش گذاری روی تضاد های آشتی ناپذیر و گرد آمدن دور یک "دستر خوان".

یعنی هرچند تبارزات سیاسی هر دو نظر متفاوت هم باشد، با آنهم میتوان گفت که هر دو طرف در یک بستر خوابیده، ولی رویا های متفاوتی را می بینند، زیرا هر دو، سازش طبقاتی را تبلیغ، انقلاب را نفی و دموکراسی پارلمانی را مطرح مینمایند.

در مقابل باز هم تأکید می نمایم که یگانه راه درست و اصولی، همانا پیمودن مسیر انقلاب بدور از هرگونه گرد و غبار و بی باوری میباشد و بس؛ و باید با تمام ثقلت و امکانات میسر، با آگاهی و اعتماد به نفس و با اتکاء به توده های زحمتکش کشور، در این راه ادامه داد.

گور خونین شهیدان بتو آواز دهد آتشی را که فروزان شده خاموش مکن

بلی! باید به توده های زحمتکش که در قبال دشمنان ملی و طبقاتی شان، علیه استعمار و بورژوازی کمپرادور بورکراتیک در وجود دولت مزدورش، و علیه ارتجاع فئودالی و بلاخره علیه دشمنان رنکارنگ ملی و بین المللی شان، ده سال تمام مصممانه و پایدار مقاومت نموده اند، و این تضاد و مبارزه شان آشتی ناپذیر میباشد، اتکاء جست. اکنون که به موجب "قرارداد زنو"، امپریالیسم امریکا هم، چهره اصلی خود را در مقیاس وسیعتری برای توده ها نمایانده و پشتوانه ارتجاعی فئودالی و دیگر مزدوران هم سرشت وی، بکلی و به نحو قابل رویت برای همه، افشاء گردیده است، سیاست درست و اصولی ما، آن خواهد بود تا توده ها را بیش از پیش، بخوبی به این امر آگاهی بخشیده و مبارزه شان را قاطع و هدفمند در جهت اصولی آن رهنمون گردید، که سبیل آنهم، بشکل عمده، همانا مبارزه مسلحانه میباشد، نه انتخابات آزاد. در حالیکه در همین انتخابات آزاد، همان نیرو ها و با همان پشتوانه های امپریالیستی و ارتجاعی شان، امکان خواهند یافت تا خود را با صدها حيله و تزویر، بر مردم زحمتکش ما، تحمیل نمایند، و همین انتخابات، همچنان "آشتی" با دشمنان را، دشمنانی که عاملین قتل بیش از یک میلیون شهید و هزاران جنایت دیگری ضد بشری میباشد، بر توده ها تحمیل خواهد نمود.

پس ما از همین اکنون، بر این طرح، بگونه خود "قرارداد ژنو"، خط بطلان کشیده و از دامن مبارزه طبقاتی، بخصوص در همین دوران مبارزات مسلحانه توده های پپاخاسته مردم ما که پوزه استعمار شوروی را بخاک مالیده اند، لحظه ای هم دست بر نخواهیم داشت، و به همزمان خود هم، همین راه و فقط همین راه را توصیه نموده و میگوییم که:

میرا بزم بر ساحل که آنجا
نوای زندگانی نرم خیز است
به دریا غلط و در موجش در آمیز
حیات جاودان اندر ستیز است

یقین دارم که رفقای انقلابی و مسئول اتحادیه هم، به ندای رسای انقلاب پاسخ مثبت گفته و طلسم اوهام مسلط بر عقل و هوش اتحادیه را، بنوبه خویش در هم خواهند گشود.

آری! ما "قرارداد ژنو" را به مثابه مدرکی که برای اولین بار، شکست محتوم سوسیال امپریالیسم شوروی در افغانستان را اعلام نماید، نمیدانیم، زیرا این شکست نظامی، مدتها قبل در بُن کوهپایه های غرور آفرین میهن آزادگان، مسجل گردیده است.

این "قرارداد"، همانطوری که قبلا بدان اشاره شد، تیانی ننگین دو بلوک امپریالیستی - به سردمداری امپریالیسم امریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی در رابطه با افغانستان را آشکارا به نمایش میگذارد که جهت عمده آن را، کین و آز حسابگرانه امپریالیسم جهانی، در سرکوب و خمودن آتش مبارزات آزادیبخش مردم افغانستان تشکیل میدهد، تا بدینوسیله و به دستگیری هم، متباقی عصاره جان توده های میلیونی زحمتکش مردم ما را مکیده و سیادت امپریالیستی شان را به نحو دیگری تأمین نمایند، که "قرارداد ژنو"، نه تنها راه تحقق این رؤیای امپریالیستی را بخوبی تسهیل مینماید، بلکه به گستاخی های بی شرمانه امپریالیست ها بر سرنوشت مردم افغانستان، قانونیت هم می بخشد.

چه مضحک است و شرم آور، وضع آنانی که از باده امارت های بی بنیاد، سرمست و با تکیه بر امکانات باد آورده، خویشتن را "نمایندگان واقعی ملت" جا میزدند، ولی اربابان امریکایی شان و مارشال های خودکامه و خیره سر پاکستانی، از خواست و اراده شان نمایندگی و بر سرنوشت مردمی آزاده و بیگانه ستیز معامله سیاسی مینمایند!

پس با آواز رسا، باز هم باید اعلام نمود که برای مردم ما در مقطع کنونی، آزادی واقعی ملی، چیزی که برای آن رزمیده و می رزمند، یگانه خون بهای شهدای راه آزادی شان خواهد بود که گام نخستین آن، با اخراج اشغالگران استعمارگر شوروی، سرنگونی مزدوران بومی شان (دولت مزدور کابل) و قطع دست امپریالیست های غربی به سردمداری امپریالیسم امریکا و کافه دست اندرکاران توطئه و خیانت میسر است و بس.

در اینجا و در پایان این مقال، چند کلمه ای هم پیرامون اوضاع نابسامان اتحادیه، که اغتشاشات فکری اش تا حدودی، از همان وضع ناشی میگردد گفته، و سخن را خاتمه می بخشم.

یعنی اینکه به اعتقاد من، مبارزه در چهارچوب اتحادیه عمومی به مثابه یک سازمان سیاسی که برای برخی از اعضای آن، قدسیت خود را هم دارد، از مدتها بدینسو در مدار بسته ای قرار گرفته و همواره بدور خود می چرخد؛ گذشته از روش خود مرکز بینی به مثابه یک سیاست رهبری کننده در اتحادیه، که در توالی زمان، اثرات ناگوار خو را در زمینه کار فعال و پیگیر توده ای و همچنان در کاهش و گسست پیوندها و تفاهم سیاسی، در ساحت جنبش انقلابی بجا گذاشته است؛ لیبرالیسم درونی مروج آن،

دیگر تا حدی انکشاف نموده است که تصویر دقیقی از یک انارشیسم تشکیلاتی را آشکارا به نمایش میگذارد، که این هم بنوبه خود، خلاقیت سیاسی آن را عقیم نموده و مینماید.

روش ا تکالی مستدام صفوف مبنی بر دنباله روی بی چون چرا و اتکا بر عناصر سابقه دار (سابقه داری به تنهایی معیار دانش و معرفت نمیتواند باشد) و عدم گزینش اندیشه استدلالی، برای ایده مبارزه درونی در اتحادیه جایی نمی گذارد.

علاوتاً اصل انتقاد از خود به مثابه عامل بارزی در تکامل یک پدیده سیاسی، دیربست که از قلمرو اختیار اتحادیه، بیرون جهیده است که در نتیجه و با خزیدن در لاک خود، از واقعیت های عینی محیط ماحول، پیوسته فاصله گرفته و یا آن واقعیت ها را درست درک نمیکند.

بنابراین، تداوم همچو وضعی، در صورت نبود انگیزه و تمایلی برای یک دگرگونی ملهم از واقعیت عینی و نیاز سالم تکامل، نه تنها اینکه برای مدت زمانی ضمانت میشود، بلکه یگانه حاصل منطقی ایرا که از این وضع در فرجام میتوان انتظار داشت، غیر از سقوط و انحطاط، چیزی دیگری نمیباشد؛ و این خود، منطق دیالکتیک است که من مدتها قبل، به رفقا هشدار داده بودم.

باید متذکر شد که با نگارش همچو عباراتی، هرگز در پی آن نمی باشم تا مکانیسم درونی اتحادیه عمومی را در اینجا توضیح نمایم، کاری که ضرورت آن البته در این نوشته احساس نمیشود، بلکه هدف آن بوده است تا با انگشت گذاری اقلاً روی بعضی از عوامل، نشان داده شود که وضعیت کنونی و برافراشتن شعار "صلح" انتخابات آزاد، یک واقعیت غیر مترقبه و تصادفی نمیباشد، زیرا گذشته از مسایل بسیاری که ذکر آن در این محدوده نمی گنجد، همین برافراشتن "رایت جنبش غیر طبقاتی"، "ندیدن منافع خلق در یک جنبش آزادیبخش"، بخودی خود، غلطیدن در منجلاب کنونی را (انتخابات آزاد) موکد میسازد، زیرا نفی مبارزه مسلحانه به مثابه عالی ترین شکل مبارزه طبقاتی و آنهم در شرایط کنونی کشور ما، که توده های میلیونی و محروم جامعه، ده سال آزرگار سلاح بردوش علیه دشمنان عمده خویش می رزمند، و جایگزینی آن با انتخابات آزاد، همانا ماست مالی اضرار، سازش طبقاتی و در نتیجه، نفی انقلاب و نفی آزادی میباشد. متفکری میگوید:

"آنانی که به آزادی و آزاد زیستن خو کرده و بدان اعتقاد دارند، ترجیح میدهند که بمیرند، ولی آزادی شان را از دست ندهند. کسانی که خود را آماده میسازند تا در راه هدف و منظور خود بمیرند، به ندرت شکست میخورند."

باید به این گفته اضافه نمود که آن مردم اصلاً شکست نمی خورند، زیرا شکست شان در تسلیمی شان است، نه در مرگ افتخار آمیز شان که با آن، جاودانه میگردند.

بگذار از ما آزرده شوند، ولی باید گفت که به همین آزردهگی هم، فقط در مفهوم طبقاتی آن و در پیوند با منافع مردم زحمتکش خویش، میتوان ارج گذاشت، نه غیر آن.

ما علیه دشمنان ملی و طبقاتی مردم زحمتکش خویش، از باندهای وطن فروش "خلق" و پرچم و اربابان تجاوزگر شان گرفته تا نیروهای سیاه ارتجاعی و ولی نعمت های امپریالیستی و ارتجاعی شان و غیره، مبارزه انقلابی خود را مینماییم که آنها به یقین کامل نه تنها که آزرده میشوند، بلکه قصد سرما را هم مینمایند؛ ولی در مقابل، ارزشی هم به آن قایل نگردیده، بی باک و بی هراس، به راه خویش، راه انقلاب، با استواری گام میگذاریم.

و اما رنجش و آزردهگی رفقا و دوستان، نه خواست ما بوده و نه مجال آن را به کسی دیگری هم میدهم؛ و یقین دارم که آنها هم، به انگیزه هر خشم و نارضابتی ایکه بدور از هر نوع غرض و با سلاح

نقد اصولی تبارز نماید، توجه و تفاهم داشته و آزردهی ای را بخود راه نخواهند داد، زیرا میدانند که در علم انقلاب، پرنسیب فروشی به هر شکل و در هر سطحی که باشد، مردود است.

لازم به تذکر است که من، پیش از اینکه دست بقلم برده و نظر خود را پیرامون (نوشته اتحادیه) به رشته تحریر بیاورم، با اعضای اتحادیه در تماس آمده که برخورد های متفاوتی حاصل آن بود؛ یعنی یگان رفیق پخته گار و آزموده، باریکی مطلب را درک نموده، ولی بعضی از رفقای تازه کار دیگر، در کوی و برزن خویش گام میگذارند. با آنهم من مدت زیادی را انتظار ماندم، مگر از رفقای مسئول ما، صدایی بر نخاست. بنا فشرده نظر خود را به سادگی و صراحت، درج این ورق پاره نمودم. امیدوارم که این کوشش بی نتیجه نباشد، و در صورتیکه رفقای متعهد من، بر گفته خویش مصر، و یا در زمینه باور دیگری داشته باشند، باز هم توقع دارم که با این ورق پاره، برخورد قاطع و اصولی نمایند، و بدینسان بر شادابی مبارزات فکری بیافزایند.

به پیش بسوی وحدت رزمنده و اصولی تمامی
نیروهای انقلابی وفادار به انقلاب!

یا مرگ یا آزادی

ا . انیس

اگست 1988